

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال پنجم شماره ۶۲ - دی ۱۳۷۸

توفان و کنفدراسیون

بمناسبت چهلین سالگرد

تاسیس کنفدراسیون جهانی

محصلین و دانشجویان ایرانی

امسال چهل سال از پیدایش کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی در خارج از کشور می‌گذرد. کنفدراسیون بزرگترین سازمان ضد امپریالیستی، دموکراتیک، توده‌ای و علنی ایرانیان خارج از کشور بود. البته جنبش دانشجویی خارج از کشور فقط محدود به کنفدراسیون نبود. سالها قبل کمیونستهای ایران در خارج در میان دانشجویان به فعالیت مشغول بودند و از مبارزات مردم ایران حمایت می‌کردند، در همین آلمان قبل از پیدایش کنفدراسیون سازمان دانشجویان ایرانی مقیم آلمان (سداما) که با همت کمیونستها پا گرفته بود فعال بود، این سازمان سپس به کنفدراسیون جهانی داخل شد. ولی هیچکدام از این تشکلهای توانستند نقش مهمی را که کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی اتحادیه ملی (CISNU) در افشاء رژیم پهلوی و حمایت از مبارزات مردم ایران در همه اشکال خود مسالمت آمیز و قهر آمیز ایفاء کرد بازی کند. کنفدراسیون در عین حال نسلی مبارز و دموکراتهای ضد امپریالیست در خارج از کشور تربیت نمود، بسیاری از آنها با پیوستن به سازمانهای سیاسی و شرکت فعال در مبارزات انقلابی مردم ایران جان خود را در راه آینده انسانی از دست دادند. یادشان گرامی بود.

کنفدراسیون تنها سازمان جهانی و مترقی بود که در خارج فعالیت می‌کرد. سازمانهای مسلمانان نیز بودند که با ماهیت ارتجاعی خود در درجه اول با کمیونستها ادامه در صفحه ۲

بیدادگاه ناب اسلامی یا دیوان بلخ گنه کرد در بلخ آهنگری به شوستر زدند گردن مسگری

شهر این میخ را آن بنای پدرسوخته به دیوار کوبیده بدون اینکه از من طلب پرسش کند، اگر چشم کسی را لازم باشد در آوریم چشم همان بناست و نه چشم من. حاکم شرع که با هوش سرشار خود از این استدلال مکتبی خوشش آمده بود فرمان داد تا بنا را حاضر کنند و از وی توضیح بخواهند. بنای بیچاره که کلاه را پس معرکه می‌دید و نزدیک بود از کاربرد عدالت اسلامی قالب تهی کند ناله کنان اظهار داشت که یا حاکم عادل ترا به جدت قسم که من بیگناهم زیرا این میخ را آهنگری پدرسوخته در شهر بلخ ساخته است و اگر وی آنرا نمی‌ساخت من آنرا به دیوار نمی‌کوفتم و سارق عزیز ما چشم بصیرتش را در آن شب نحس و تاریک از دست نمی‌داد. حاکم شرع با شعور اسلامی خود مسرور شد که مسبب واقعی را پیدا کرده و به زودی احکام الهی را در مورد وی به اجراء می‌گذارد، پس فرستاد از شهر بلخ آهنگر هنرمند را به نزد وی آورند. به وی گفت چرا میخی ساختی که بنا بر دیوار این مرد متمکن

می‌گویند سارقی به نیت ناپاک سرقت از دیوار صاحب مالی در شب تاریک بالا می‌رفت. به علت تعجیل در صعود چشمش به میخی که در دیوار تعبیه شده بود اصابت کرد و کور شد. نالان و دادخواهان به پیش قاضی شرع رفت که از تبار همین ذوب شدگان در ولایت فقیه امروزی بود. در آن روزها از جامعه مدنی خبری نبود و قوای سه‌گانه از هم تفکیک نشده بود. وی جریان حادثه را شرح داد و خواهان قصاص شد. حاکم شرع که می‌دانست قصاص یکی از ارکان دین مبین اسلام است که از یهودیان کش رفته‌اند، امر کرد تا داروغه برود و مرد متمکن را به حضورش بیاورد. وی را با دیدگان شگفت‌زده کشان کشان و اشک ریزان آوردند و وی مورد پرسش قاضی قرار گرفت که تو پدر سوخته به چه مناسبت میخی را در دیوار خانه‌ات تعبیه کردی که چشم سارقی را که در کار صعود از حریم خانه‌ات بوده است کور کنی، حال باید به موجب ارکان اساسی اسلام ناب محمدی چشم ترا نیز از کاسه در آوریم. مرد متمکن معترضانه گفت یا حاکم عادل

در آستانه هزاره سوم ** سرمایه‌داری و فلاکت

در صفحات ۶ تا ۹

مومنان بشتابید که حلوا خیر می‌کنند در حاشیه جامعه مدنی و عفو عمومی

در کنار آنها دسته سینه‌زنی جامعه گل و گشاد فرانکفورت با آن قهرمانانی که در تمام عرصه‌های مبارزه رفوزه بوده‌اند، ایستاده‌اند. خاتمی می‌خواهد هر چه سریعتر این ماده را از تصویب مجلس بگذراند تا فدائیان خارجه‌نشینش خود را به انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی به موقع برسانند و به وی رأی دهند. این عده باید طوری بار و بندیل خود را برای رفتن به ایران ببندند که وقت تبلیغات لازم میان فک و فامیلهای خود را به خاطر بسجج انتخاباتی به نفع خاتمی داشته باشند. البته پس از این افشادگری توفان که حتماً به دست جناح راست نیز می‌رسد معلوم نیست آنها دیگر رودست بخورند و با این طرح قبل از خاتمه انتخابات دوره ششم موافقت کنند. لذا معلوم نیست خامنه‌ای قبل از موعد لازم k.o. خود را بدهد. البته عفو عمومی حتی به همین ادامه در صفحه ۱۰

روزنامه‌های ایران گزارش می‌دهند که گروهی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی طرح عفو عمومی ایرانیان خارج از کشور را با قید یک فوریت به هیات رئیسه مجلس شورای اسلامی ارائه داده‌اند. روزنامه همشهری نوشت که وابستگان به گروههای معروف به ضد انقلاب پس از تقاضای بخشش امان نامه دریافت خواهند کرد.

آئین نامه اجرایی مربوط به این طرح در صورت تصویب در مجلس با پیشنهاد وزارت اطلاعات و دادستانی کل جمهوری اسلامی تهیه می‌گردد و به تصویب هیات وزیران خواهد رسید. سرانجام با موافقت خامنه‌ای قابل اجراء خواهد بود.

حتماً مشت خاتمی‌چی و خود فروخته در خارج از کشور راه خواهند افتاد و برای رفتن به ایران ماشین کرایه خواهند کرد. از هم اکنون قیافه فدائیان اکثریت در جلوی این صف معلوم است پشت سر آنها حزب دموکراتیک مردم ایران صف کشیده است و

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

کنفدراسیون...

مبارزه می‌کردند نظیر دارو دسته دکتر ابراهیم یزدی عضو نهضت آزادی و وزیر خارجه خمینی در زمان حکومت بازرگان و سعید امامی در آمریکا و یا پیروان امام موسی صدر به رهبری صادق طباطبائی از بستگان خمینی که به سخنگوی دولت موقت بدل شده بود. وضعیت سیاسی در آن دوران طوری بود که کسی نمی‌توانست ادعای مترقی بودن داشته باشد و عضو کنفدراسیون نباشد و یا حداقل در فعالیتهای آن شرکت نداشته باشد. بررسی تاریخ کنفدراسیون برای آموزش از آن بسیار لازم است.

جا دارد که توفان نیز نقطه نظرات خود را در مورد کنفدراسیون بیان دارد.

به مناسبت سالگرد کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی در خارج از کشور می‌توان از زوایای گوناگون به این پدیده برخورد کرد. می‌توان به تاریخچه واقعی آن که هنوز به نگارش در نیامده است پرداخت. میتوان به نقش آن کسانی پرداخت که از مخالفت با دستگاه سلطنت به نوکری بارگاه شاه رفته‌اند و هنوز نیز خود را ادامه دهنده راه کنفدراسیون جهانی می‌دانند. می‌توان به نقش کنفدراسیون در افشاء رژیم پهلوی پرداخت، می‌توان به نقش کنفدراسیون در تربیت توده دانشجوی تکیه کرد، می‌توان به نقش فرهنگی و روشنگرانه کنفدراسیون در خارج و تأثیرات آن در داخل ایران پرداخت، می‌توان دلایل برگزازی سمنارهای مختلف کنفدراسیون و بحث‌های مطروحه در آنها را بررسی کرد. می‌توان به نقش اردوهای تابستانی کنفدراسیون، آکسیونهای اعتراضی، تأثیرات مبارزه کنفدراسیون برای نجات جان زندانیان سیاسی، ایجاد جبهه وسیعی از دموکراتها، بشردوستان، کمونیستها، لیبرالها در حمایت از مبارزه آن پرداخت، می‌توان به نقش تاریخی و تعیین کننده کمونیستها در تعیین خط مشی کنفدراسیون اشاره کرد که دستاورد مبارزه ضد امپریالیستی یکی از آنان بود. میتوان به تأثیر حمایت بیدریغ کمونیستهای مارکسیست لنینیست جهان چون متحدین پایدار کنفدراسیون پرداخت، می‌توان به حمایت معنوی بین‌المللی کنفدراسیون توسط سازمان جوانان در جمهوری سوسیالیستی آلبانی، جبهه آزادیبخش خلق ویتنام، سازمان آزادیبخش فلسطین، جبهه آزادیبخش طغفار و عمان، جبهه پلیساریو، جبهه ضد فاشیستی اسپانیا و... می‌توان به نقش کنفدراسیون در جمع‌آوری کمکهای مالی برای خانواده زندانیان سیاسی و کمک به زلزله‌زدگان زمانیکه سفارتخانه‌های شاه محل ریخت و پاش و عیاشی و تبلیغات تهوع‌آور سلطنت پرستی و نوکر پروری بودند، اشاره کرد. می‌توان به نقاط ضعف و قدرت کنفدراسیون و سوء استفاده‌هایی شخصی و سازمانی از آن به ویژه در عرصه بین‌المللی بدون اطلاع کنفدراسیون از آن توطئه‌ها که قهرمانانش هنوز زنده‌اند پرداخت. میتوان به نقش خط مشی تعمیلی چریکی و خرابکاری حزب توده ایران بدست

عوامل بورسی خود در کنفدراسیون برای برهم زدن آن پرداخت. می‌توان به تاریخچه‌های ناقص و یا معیوب و یا رساله‌ها و پایان‌نامه‌های تحصیلی به ویژه در باره تاریخ کنفدراسیون پرداخت که با انگیزه‌های خاص تدوین شده‌اند. می‌توان به دنبال پول مفقوده ۶۰ هزار مارکی کنفدراسیون در حدود سی سال پیش رفت (اکنون باید بیش از صد هزار مارک باشد-توفان) و از مسئولین و فعالین صمیمی جبهه ملی خواست که تکلیف آن کلاشان سیاسی را که دستی بر حساب بانکی کنفدراسیون داشتند و معلوم نیست بر سر پول بی‌زبان چه آورده‌اند روشن کنند. مبلغی که امروز برای یاری به خانواده زندانیان سیاسی جنبه حیاتی دارد. می‌توان این سیاهه را همین گونه ادامه داد و نشان داد که فعالیت این سازمان مترقی، توده‌ای و ضد امپریالیستی و دموکراتیک تا چه حد وسیع، شایسته بررسی بوده و هست. ولی "توفان" طبیعتاً نمی‌تواند نه به همه این موضوعات مهم در یک مقاله پاسخ دهد و نه امکاناتش اجازه می‌دهد تمام توان و نیروی خود را صرف این مساله کند. طبیعی است که ما نیز تلاش خواهیم کرد در طی زمان نقطه‌نظرهای خود را در این زمینه‌ها مطرح کنیم. ما در جزوه "کنفرانس ملی و ماهیت مؤسس آن" تا حدودی از جنبه سیاسی، به خطوط کلی آن اشاره کرده‌ایم. ما بر این نظریه که نگارش تاریخ کنفدراسیون را نمی‌توان جدا از نقش نیروهای سیاسی و فعال آن زمان که کادرها و اعضایشان در چارچوب کنفدراسیون جهانی فعالیت می‌کردند مورد ارزیابی قرار داد.

این درست است که کنفدراسیون حزب سیاسی نبود و نمی‌شد آن را متعلق به یک سازمان سیاسی خاص دانست ولی تصور این که زندگی کنفدراسیون جهانی بدون تلاش سازمانهای سیاسی مقدور بود، تصویری باطل است. اتفاقاً با دست گرفتن این ملاک است که می‌توان در کار ارزیابی کنفدراسیون از تحریف و خود بزرگ بینی و خود محوری دوری جست و به تحلیل واقع‌بینانه پرداخت. هر سازمان جدی سیاسی که در کنفدراسیون فعالیت داشت اهداف و برنامه ویژه‌ای را دنبال می‌کرد. در درون سازمان خود بر سر خط مشی خویش در کنفدراسیون بحث می‌کرد و خط مشی دانشجویی خویش را بر اساس اعتقادات ایدئولوژیک خویش تدوین می‌نمود. این است که برخوردهای درون کنگره‌ها، پیشنهادات و مصوبات و قطعنامه‌های کنفدراسیون، بحثهای سمنارها و زمانی حتی بن‌بست‌های کنگره‌ها که به کنگره‌های فوق العاده می‌انجامید را نمی‌توان بدون دانستن این پشتوانه تحقیقاتی مورد ارزیابی قرار داد. برای فهم تاریخ کنفدراسیون، تاریخ مبارزات درونی و بیرونی آن، باید به خط مشی دانشجویی و طرحهای حزب توده ایران در مورد انتخاب خط مشی مورد نظر آنها واقف بود، باید دانست خط مشی جبهه ملی ایران در خارج از کشور و سپس جبهه ملی ایران بخش خاور میانه (بخوانید عراق - توفان) برای کنفدراسیون چه بود و آنها با

چه شیوه‌هایی نظریات خود را تا حد انشعاب کامل از خط مشی سنتی کنفدراسیون آن را بر کنفدراسیون تحمیل کردند. باید دانست سازمان مارکسیستی - لنینیستی "توفان" چه مشی‌ای را برای تقویت و پیروزی کنفدراسیون تبلیغ و دنبال می‌کرد. خط مشی "سازمان انقلابی حزب توده ایران" و حزب بعدی رنجبران چه بود. "سازمان انقلابیون کمونیست" با نام بعدی "اتحادیه کمونیستهای ایران" چه اهدافی را دنبال می‌کردند. عناصر بی‌پلایتم و پراکنده که خود را شخصیت و منشاء اثر می‌پنداشتند ولی ایفاگر نقش منفی و مغرب در کنفدراسیون جهانی بودند، چه می‌گفتند و چه می‌کردند.

پس می‌بینیم که برای تدوین تاریخ کنفدراسیون نخست باید زمینه‌های لازم را برای تحقیق تدوین کرد تا این تحقیقات برای خواننده روشن و آموزنده باشد.

یکی از این تاریخ‌نویسان که یکی از مظاهر بارز چپ‌رویهای درون کنفدراسیون بود و تصور می‌کرد باید در کنفدراسیون فراکسیون کمونیستی ایجاد کرد امروز یکی از مظاهر بارز آنتی کمونیسم و راستروی در خارج از کشور است. تاریخ کنفدراسیون وی که از کنار این همه مسایل اساسی و تعیین کننده سیاسی با حسابگری سیاسی خاصی می‌گذرد بخشی از صفحات خود را ولی وقف توصیف آیت‌الله خود فروخته‌ای که عامل سیاسی امپریالیسم انگلستان در ایران بود یعنی سید کاشانی قرار داده است با این امید حسابگرانه که فروش کتابش در ایران ممکن گردد و سیل آخوندها چرب شده باشد وگرنه چه جای آن دارد که این تاریخ نویس نظر کنفدراسیون را در باره این همدست شاه و زاهدی در کودتای ۲۸ مرداد پنهان کند. تاریخ را نمی‌شود بر اساس انگیزه‌های مالی و یا کتمان حقایقی که دیگر مورد قبول نیست نوشت. تاریخ‌نویس باید تاریخ را جانبدار بنویسد و آن را در کادر حوادث آن روز قرار دهد تا بشود قضاوت را با توجه به شرایط آنروز انجام داد. اگر کسی امروز مقوله امپریالیسم را قبول ندارد نمی‌تواند از مبارزه عظیمی که در کنفدراسیون در گرفته بود تا این مقوله در منشور کنفدراسیون درج شود چشم پیوشد.

در کنفدراسیون بحث‌های فراوانی برای تعیین جهت حرکت آن صورت گرفت از جمله این که آیا خصلت دانشجوی انقلابی است یا خیر و چه نتایجی از آن بر فعالیت سیاسی کنفدراسیون مرتب است، آیا سازمان کنفدراسیون یک سازمان ضد امپریالیستی است و یا استفاده از واژه ضد امپریالیست از این سازمان سازمانی "کمونیستی" می‌سازد؟ آیا کنفدراسیون از نظر جهانی باید در مجامعی عضو باشد که وابسته به (دنای آزاد-خوانید امپریالیسم آمریکا-توفان) است یا به جبهه ضد فاشیستها پیوندند که پس از جنگ جهانی دوم به همت ممالک سوسیالیستی پدید آمده و در برگیرنده سازمانهای مترقی و انقلابی دانشجویی بود؟ آیا کنفدراسیون سازمانی دموکراتیک است و یا خیر و اگر

کنفدراسیون...

سازمانی دموکراتیک است ملاک ارزیابی از یک سازمان دموکراتیک چیست؟ آیا کنفدراسیون باید از کمونیستهای در بند حمایت کند و یا آنها را به حال خود واگذارد؟ آیا کنفدراسیون حزب است و یا سازمان حرفه‌ای، آیا کنفدراسیون باید به کار سیاسی دست بزند و یا این که فقط از منافع صنفی دانشجو حمایت کند؟ آیا کنفدراسیون باید از آزادی همه زندانیان سیاسی حمایت کند و یا این که آزادی زندانیان سیاسی مثلاً مسلمان را وجه همت خود قرار دهد؟ آیا حزب توده ایران حزبی ضد خلقی است و یا به علت ماهیت خرده‌بورژوازی آن انقلابی است و باید با آن همکاری کرد؟ آیا کنفدراسیون سازمانی توده‌ای است و یا سازمانی آوانگارد است؟ آیا باید قبول مفهوم "سوسیال امپریالیسم" و یا ماهیت سرمایه‌داری بودن جامعه ایران را شرط عضویت در کنفدراسیون قرار داد و یا استناد به "سیاست ضد خلقی" دولت شوروی در مصوبات و منشور کنفدراسیون کفایت می‌کند؟ آیا کنفدراسیون باید سازمانی علنی باشد و یا باید از آن سازمانی مخفی ایجاد کرد؟ آیا کنفدراسیون باید در چهارچوب قانون اساسی مشروطیت و متمم و تغییرات آن فعالیت کند و یا خیر (طرح پیشنهادی حزب توده و جبهه ملی از سازمان گراتس و پاریس)؟ آیا کنفدراسیون باید به پشت جبهه مبارزه مسلحانه درون کشور (بخوانید نیروی ذخیره چریکهای فدائی و مجاهد و سپس پیکار-توفان) بدل گردد و یا خط مشی سنتی خود را ادامه دهد، آیا کنفدراسیون باید خواست سرنگونی رژیم پهلوی را در دستور کار خود قرار دهد و وظیفه سرنگونی رژیم پهلوی را به عهده گیرد و به سازمانی آوانگارد بدل شده و آتوریه جنبش درون کشور را بپذیرد و یا صرف تبلیغ روشنگرانه در مورد لزوم سرنگونی رژیم پهلوی توسط توده‌های مردم ایران کفایت می‌کند؟...

می‌بینید که فقط نگارش تاریخ کنفدراسیون باین نحو، و برخورد به این بحث و جدلها که بحث‌های امروز فقط تکراری از بحث‌های گذشته است می‌تواند برای جنبش آموخته باشد و از هدر رفتن نیرو جلوگیری.

از این گذشته ارزیابی‌ها باید بر اساس اسناد و مدارک باشد و این اسناد و مدارک تنها اسنادی نیستند که در انتشارات بیرونی کنفدراسیون در دسترس قرار دارند. احزابی که در کنفدراسیون فعال بوده‌اند اگر جدی بوده و دکان اخاذی بین‌المللی نبوده باشند باید فعالیت خود را بر اساس اسنادی انجام داده باشند که در مدارک و منابع درون آنها به ثبت رسیده است. مسلماً این تصمیمات مبنای خط مشی آنها در کنفدراسیون بوده است. باید رهبران آنها در جلسات خود به بحث و تبادل نظر پرداخته و در مورد خط مشی خود در کنفدراسیون به تصمیماتی رسیده باشند، مراجعه به این اسناد می‌تواند بر حوادث درون کنفدراسیون پرتو افکند. شاید به جز سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان و حزب توده ایران که نظریات خود را در مورد خط مشی

کنفدراسیون مرتب انتشار داده و تبلیغ می‌کردند، کمتر بتوان به اسناد سایر سازمانها سیاسی دسترسی یافت لیکن فرد محقق باید برای نگارش یک تاریخ واقعی در پی کسب آنها بر آید. تاریخ شفاهی کنفدراسیون و مصاحبه با آدمهایی که سرشار از پیشداوری و پوشاندن سیاهکاریهای خود در گذشته هستند پیش‌زی ارزش تاریخی ندارد. فقط اسناد در این زمینه حق حرف دارند. وگرنه ادعاهای پس از انشعاب از خط و مشی سنتی کنفدراسیون و تغییر نظریات فرصت‌طلبانه بر اساس شرایط جدید و مصاحبه‌های فردی با فعالین سابق که فاقد سند و صرفاً برداشتهای شخصی و یا جعل واقعیات است به تنهایی نمی‌تواند چهره روشنی از کنفدراسیون نشان دهد، بلکه موجب گمراهی خواهد شد.

پس از این مقدمه به یک واقعه تاریخی مربوط به سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان اشاره می‌کنیم که برای فهم سیاست توفان در کنفدراسیون اهمیت جدی دارد و سپس به درج پاره‌ای از نقطه نظریات و مقالات کنفدراسیون در نشریه توفان می‌پردازیم.

در اوایل سالهای ۱۹۷۰ روزی رفیقی از اعضای هیات مرکزی با چهارصد مارک کمک مالی در جلسه حاضر شد و آن را در اختیار سازمان توفان گذاشت. چهارصد مارک کمک مالی برای سازمان ما که فاقد منبع درآمد مالی بود و نه از عراق پول می‌گرفت و نه از لیبی و نه سری در سوریه و یمن داشت و در یک کلام از هیچگونه پشتوانه مالی بین‌المللی برخوردار نبود، پول زیادی به حساب می‌آمد. رفقای سازمانی نه تنها باید خرج رفقا قاسمی و فروتن را تامین می‌کردند بلکه باید تضمین مالی انتشار مرتب توفان و جزوات کناری آن را نیز به عهده می‌گرفتند. طبیعی بود که از این کمک مالی مسرور شویم و برای هزینه کردنش برنامه بریزیم.

رفیق قاسمی که رفیقی دقیق و اصولی بود پرسید که این پول چگونه بدست آمده است. آورنده پول با افتخار اظهار کرد که از آنجائی که انجمن دانشجویی محل اقامت وی در بست در اختیار رفقای ماست، ما از درآمد مالی جشن عید کنفدراسیون این مبلغ را برای سازمان برداشتیم چون اکثر زحمات جشن را خود رفقای ما کشیده‌اند. وی برای توجیه عملش اضافه کرد که وی می‌داند که فلان شکل سیاسی مرتب از این کارها می‌کند و وی وقتی در درون آنها کار می‌کرده از آن اطلاع پیدا کرده است مثلاً آنها با مراجعه به مقامات دانشگاهی کمک مالی دریافت می‌کردند ولی آن را به صندوق کنفدراسیون نریخته بلکه به صندوق تشکیلات خود می‌ریختند.

بیان چنین مطالبی در هیات مرکزی توفان خشم رفیق قاسمی را که مظهر اصولیت کمونیستی بود برانگیخت. چهارصد مارک را پس داد و اضافه کرد این پول متعلق به کنفدراسیون جهانی است و به صندوق توفان واریز نمی‌شود. باید به صندوق کنفدراسیون واریز شود. وی سپس افزود سازمان ما کلاهبردار نیست. بر اصولی معتقد است و

باید به تصمیمات سازمانی که پس از بحث و تبادل نظر در رهبری سازمان اتخاذ کرده است احترام بگذارد. اگر ما در مصوبات و نشریات خود می‌نویسیم که باید کنفدراسیون جهانی را تقویت نمود و رفقای خود را با این روحیه تربیت می‌کنیم هرگز حق نداریم این تصمیمات را با دست خود به گور بسپاریم. عمومیت یافتن چنین تفکری اساس سازمان را برهم می‌زند. ما نمی‌توانیم سیاست ماکیاولیستی داشته باشیم. پاسخ رفقا و وجدان حزبی خود را چگونه می‌دهیم. مگر می‌شود تصمیمی را که از روی اعتقاد گرفته شده است فرصت‌طلبانه زیر پا گذاشت؟ مگر ما تصمیمات حزبی را "مصلحتی" اتخاذ می‌کنیم. اگر چنین است باید روشن کرد کدام تصمیمات حزبی جدی و کدام تصمیمات "مصلحتی" است؟ نمی‌شود تصمیمی اتخاذ کرد ولی آگاهانه به عکس آن مبادرت ورزید. این شارلاتانی سیاسی است.

این که فلان تشکیلات مخالف ما باین عمل دست زده توجیه‌گر این عمل زشت نمی‌تواند باشد. آنها خودشان باید در مقابل وجدان خودشان پاسخگو باشند. در چنان سازمانهایی رهبران آن نیز به یکدیگر اعتمادی نخواهند داشت زیرا هیچکس نمیداند که فرد کنار دستش کدام تصمیمات را برای نقض آتی آن پذیرفته است. فاتحه چنین سازمانهایی را باید خواند. از این گذشته ما پاسخ رفقای سازمانی را چگونه می‌دهیم؟ آیا در حوزه سازمانی متطقه شما این سؤال برای رفقای جوان ما که باین عمل دست زده‌اند مطرح نبود که به کدام دلیل عمل سازمان توفان با گفتارش در تناقض است؟ باید در تربیت این رفقای جوان توجه خاص مبذول داشت. زیرا حتماً این رفقا مفهوم کار حزبی را درک نکرده‌اند. سازمان سیاسی طبقه کارگر جمع حقه‌بازها و دودوزه‌بازان نیست. این عوامل و شیوه کار در اثر رشد خود می‌تواند مبنای هر بی‌پرنسپی سازمانی و انحراف بزرگتر قرار گیرند. هدف با حسن نیت هر وسیله‌ای را توجیه نمی‌کند. آن سازمان مورد نظر شما به علت ماهیت بورژوازی خود همواره چنین خواهند کرد، آنها نباید برای ما سرمشق باشند.

این درس بزرگی بود که رفقا قاسمی و فروتن به ما دادند. این واقعه را بیان کردیم تا روشن شود سازمان توفان چه به صورت آشکار و چه در "پنهان" چه برخوردی به کنفدراسیون دانشجویان داشت و آن را از روی صمیمیت انجام می‌داد. سخن این است که آیا سازمانهای سیاسی دیگر نیز شهادت آن را دارند که اسناد خویش در مورد کنفدراسیون را برملا کنند؟ آیا آن بخشی از فعالین جبهه ملی که در مورد حیف و میل کردن ۶۰ هزار مارک پول کنفدراسیون جهانی سکوت کرده است، آن شهادت اخلاقی را دارد که مسئولین این امر را به مردم ایران معرفی کند. یا هنوز نیز چون پای "خودپها" و "رفقا" در میان است کثافتکاری‌ها بر زیر قالی جارو می‌شود؟ آیا حقیقتاً مصلحت منافع مردم ایران بالاتر از هر مصلحتی تنگ‌نظرانه‌ای ادامه در صفحه ۴

زندانی سیاسی آزاد باید گردد

کنفدراسیون...

نیست؟

آیا واقعاً مردم ایران باید به این رهبران اعتماد کنند؟ روشن است که توفان از افشاء آنها تا روشن شدن ماهیت امر دست بر نخواهد داشت و همه رهبران جبهه ملی را در این زمینه مسئول می‌داند.

ما در بخش پایانی این مقاله نظر توفان را در مورد کنفدراسیون که در ارگانش منتشر شده است تجدید چاپ می‌کنیم.

توفان ارگان سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان مورخ بهمن ماه ۱۳۴۶ شماره ۶ تحت عنوان:

"برای پیروزی کنفدراسیون جهانی چه خط حرکتی باید در پیش گرفت؟"

کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و پس از آنکه فعالیت توسو (سازمان دانشجویان دانشگاه تهران-توفان) در ایران به کلی قطع شد، به ابتکار دانشجویان ایرانی خارج از کشور تشکیل گردید. کنفدراسیون در مدت حیات خود خدمات شایسته‌ای در دفاع از منافع صنفی دانشجویان، در مبارزه علیه رژیم استبدادی کنونی کشور و در راه شعارهای ملی و دموکراتیک خلق ایران، همگام با سایر نیروهای انقلابی میهن ما انجام داده است و از این پس نیز بنا بر ماهیت خود انجام خواهد داد. دفاع از کنفدراسیون و حفظ و تکامل آن وظیفه کلیه دانشجویان مترقی و کلیه نیروهای ملی و دموکراتیک ایران است.

کنفدراسیون سازمانی صنفی و توده‌ای است. صنفی است زیرا فقط دانشجو می‌تواند عضو سازمانهای دانشجویی وابسته به کنفدراسیون باشد و دفاع از منافع صنفی دانشجویان یکی از وظایف مهم کنفدراسیون است. توده‌ای است زیرا که کنفدراسیون باید اکثریت مطلق توده دانشجو را به استثناء عده قلیلی که به محافل هیئت حاکمه ایران و مقامات سازمان امنیت ایران و امپریالیستها وابستگی دارند به دور خود متشکل سازد. عدم توجه به کمیت اعضاء سازمانهای وابسته به کنفدراسیون در واقع به معنای نفی جنبه توده‌ای این سازمان است و آن را به صورت گروه و دسته کوچکی در خواهد آورد و مانع تشکل اکثریت قاطع دانشجویان خواهد گردید.

اگر می‌گوئیم کنفدراسیون سازمانی صنفی است این به آن معنی نیست که کنفدراسیون فقط به دفاع از منافع صنفی دانشجویان می‌پردازد و از مسایل سیاسی بکلی برکنار است. به ویژه در دنیای امروز ما و در کشور ایران هیچ سازمان صنفی نمیتواند از منافع صنفی خود دفاع کند مگر آنکه با یک سلسله از مسایل عام مبارزات ملی و دموکراتیک روبرو گردد و در برابر آنها تصمیم صحیح و قاطع اتخاذ نماید.

کنفدراسیون در زمینه سیاسی، در عین حال که شعار خاص هیچ طبقه‌ای را مطرح نمی‌کند، بنابر خصلت ملی و

دموکراتیک خود شعارهای مشترک کلیه طبقات ملی و دموکراتیک ایران را در دستور کار خود قرار میدهد و در راه آنها مبارزه میکند. کنفدراسیون باید با نهضت ملی و دموکراتیک خلق ایران یعنی با نهضت کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهری، روشنفکران و سرمایه‌داران ملی همگام باشد، از یکسو از توده دانشجو جدا نشود و از سوی دیگر از این نهضت عقب نماند. کنفدراسیون پیوسته باید مبارزه در راه دفاع از منافع صنفی دانشجویان را با مبارزه در راه شعارهای ملی و دموکراتیک خلق ایران و از جمله دانشجویان، بدرستی تلفیق کند.

در تعیین موضع اجتماعی اکثریت دانشجویان دو عامل عمده تاثیر می‌کند. یکی منشاء طبقاتی که صرفنظر از وابستگی به طبقات کمپرادور و مالکان ارضی اکثر از خرده بورژوازی‌اند. و دیگر آشنائی دانشجویان با مبارزات جهان امروز. اگر ما فقط منشاء طبقاتی را مأخذ قرار دهیم و عامل ایدئولوژیک و سیاسی را که به ویژه در جهان امروز در تعیین موضع اجتماعی روشنفکران ممالک اقتصاداً عقب مانده تاثیر جدی دارد از دیده فرو گذاریم نظریه درستی در باره نوع فعالیت کنفدراسیون نخواهیم داشت. کنفدراسیون پیوسته باید منعکس کننده تمایلات مترقی و انقلابی اکثریت دانشجویان ایرانی باشد و در رأس آنها به پیش رود. کنفدراسیون سازمانی دموکراتیک است باین معنا که نمایندگان هر سازمان دانشجویی باید از طریق آراء عمومی دانشجویان انتخاب شوند، در کلیه بحث‌ها، در کلیه سازمانها باید روش دموکراتیک اعمال گردد، یگانه راه بدست آوردن اکثریت در هر سازمان باید احترام به عقاید دیگران و توسل به اقناع باشد، از هر روشی که موجب محدودیت اظهار نظر و بحث و تفاهم شود باید بشدت اجتناب شود. کوشش در احراز اکثریت در سازمانهای دانشجویی از طریق بند و بست تشکیلاتی به مضمون دموکراتیک این سازمان‌ها لطمه جدی وارد می‌سازد، آنها را به سازمانهای صوری مبدل میگرداند و در نتیجه موجب پراکندگی آنها می‌شود. از آنجا که کنفدراسیون سازمانی ملی و دموکراتیک است دانشجویانی که تمایلات ضد ملی و ضد دموکراتیک داشته باشند، طرفداران سیاستهای امپریالیستی، هواداران رژیم کنونی ایران، وابستگان به دربار ایران، دارندگان عقاید فاشیستی، معتقدان به تبعیض نژادی نمی‌توانند در آن شرکت جویند. کنفدراسیون باید پیوسته از سیاست آنتی کمونیستی که ساخته و پرداخته امپریالیستها و مایه تفرقه نیروهای ملی و دموکراتیک است پاک باشد.

فعالیت کنفدراسیون نباید گاه به گاه و بر حسب رویداد حوادث مهم باشد. کنفدراسیون باید برنامه منظمی برای تجهیز اکثریت مطلق دانشجویان، ارتقاء سطح معلومات اجتماعی و مبارزه جوئی آنها داشته باشد و در عملی ساختن شعارهای خود پیوسته ابتکار عمل را در دست گیرد.

کنفدراسیون باید در مناسبات بین‌المللی خود سیاستی فعال مبنی بر تقویت نیروهای مترقی و تضعیف نیروهای ارتجاعی جهانی داشته باشد. کنفدراسیون به منظور انعکاس دادن صدای دانشجویان ایرانی در محافل بین‌المللی و شرکت در همکاری نیروهای ضد امپریالیستی جهانی باید با کلیه سازمانهای دموکراتیک جهانی و به ویژه سازمانهای دانشجویی تماس منظم برقرار کند و با آنها به مبادله تجارب بپردازد. کنفدراسیون پیوسته از این سازمانها کمک می‌گیرد و به آنها یاندازه توانائی خود کمک می‌رساند. در عین حال کنفدراسیون باید در برابر سازمانهای باصطلاح دانشجویی بین‌المللی که ساخته امپریالیستها و دستگاههای جاسوسی هستند روش مبارزه‌جویانه داشته باشد و آنها را افشاء کند (در اینجا منظور مبارزه‌ای است که میان نیروهای چپ و جبهه ملی در کنفدراسیون برای پیوستن به "اتحادیه بین المللی دانشجویان" که سازمانی مترقی بود و "کنفرانس بین‌المللی دانشجویان" که ساخته و پرداخته دست سازمانهای جاسوسی امپریالیسم بود در گرفته بود و پس از سالها با پیروزی چپی‌ها خاتمه یافت - توفان). کنفدراسیون باید مستقیماً نیز حتی الامکان با سازمانهای دانشجویی کشورهای دیگر به ویژه کشورهای آسیا، آفریقا آمریکای لاتین ارتباط برقرار کند، با آنها به مبادله تجارب بپردازد، به آنها کمک بدهد و از آنها کمک بگیرد. ما آرزومندیم کنفدراسیون در آینده بیش از پیش به نهضت دانشجویی ایران خدمت کند و عنصری فعال در جبهه نیروهای ملی و دموکراتیک باشد.

بهمن ماه ۱۳۴۶ سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان.
این بود سند مصوبه هیات مرکزی سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان در مورد خط مشی این سازمان در کنفدراسیون. خط مشی‌ای که سرانجام مورد تأیید توده دانشجو قرار گرفت و سالها در کنفدراسیون صرفنظر از این که کدام نیرو در رهبری آن شرکت داشت مبنای کار کنفدراسیون بود.

کنفدراسیون تا موقعی که به این راه رفت و از این خط مشی سنتی پیروی کرد روز بروز قدرتمندتر و موفق‌تر بود. با انحراف از این خط مشی بود که که وحدت کنفدراسیون از همپاشید.

مسئولیت مستقیم این انحراف به دوش جبهه ملی ایران بود که یکی از ستونهای تشکیل دهنده کنفدراسیون جهانی محسوب می‌شد و علیرغم همه انحرافات راستروانه‌اش در گذشته نقش مثبتی در مجموع در مبارزات کنفدراسیون تا آن موقع ایفاء کرده بود. با تغییر مشی آنها در برخورد به کنفدراسیون دانشجویی و تبدیل آن به دنباله‌چ و پشت جبهه یک سازمان سیاسی عدول از خط مشی سنتی کنفدراسیون صورت پذیرفت و کنفدراسیون به اجزاء ترکیب یافته آن تجزیه شد. ما در این مورد باز سخن خواهیم گفت. □

بیدادگاه ناب...

بگوید که موجب کوری چشم این سارق بیگناه شود؟ آهنگر که در جواب در مانده بود به عجز لایه پرداخت تا حاکم شرع از درآوردن چشم وی درگذرد. وی گفت که به این چشم برای تامین زندگیش نیاز دارد و اگر آن را از وی بگیرند دیگر نمی تواند زندگی خود و زن و فرزندانش را تامین کند. قاضی عادل دست بردار نبود و می خواست هر طور شده حکم عدل الهی را اجراء کند. سرانجام اندیشه ای به سرعت از مغز آهنگر گذر کرد و التماس کنان پیشنهاد کرد که چشم شکارچی شهر بلخ را بجای چشم وی در آورند. حاکم علت را جویا شد و آهنگر توضیح داد که شکارچی برای کشتن شکار و ادامه زندگی فقط به یک چشم نیاز دارد و در آوردن چشم وی ضرری به کسی نخواهد زد. به دستور قاضی شرع، حکم در باره شکارچی جاری شد و عدالت اسلامی نقش خود را ایفاء نمود. از آن تاریخ دادگاه بلخ در تاریخ افتخارات اسلام ناب محمدی ثبت شده است.

حال دادگاهی اسلامی که همان بیدادگاه اسلامی است در آستانه هزاره سوم به رهبری عنصر جیون و فرومایه ای بنام مرتضوی پا جای پای قاضی شرع دادگاه بلخ گذاشته است. بیدادگری ایران آقای ماشاءالله شمس الواعظین سر دبیر روزنامه نشاط را به بهانه جعل سند و توهین به مسلمات اسلامی که همان قوانین بربرمنشانه قصاص است یکبار به سه سال و یکبار دیگر به دو سال حبس و پرداخت ۱۴ میلیون ریال جزای نقدی محکوم کرده است. از جمله اتهام ایشان این است که به انتشار دو مقاله بنامهای "آیا خشونت دولت مجاز است" و "اعدام و قصاص" دست زده که در آنها مجازات اعدام توسط دولت را مورد نقد قرار داده است. اتهام به وی این است که امضای آقای حسین باقرزاده نویسنده مقاله را جعل کرده است. تمام توضیحات منطقی متهم در روشن کردن جعلیات قاضی بی اثر بود و حتی تأیید آقای باقرزاده که سر دبیر روزنامه نشاط امضای وی را جعل نکرده بلکه امضاء زیر مقاله امضای شخص وی است و مسئولیت آنرا نیز به عهده می گیرد به گوش کر آقای مرتضوی که ماهوریت دیگری دارد فرو نرفت. توضیح آقای باقرزاده که ایشان از سر دبیر روزنامه نشاط شکایتی ندارند مانند میخ آهنین بر سنگ فرو نرفت که نرفت.

نشریه خراسان به نقل از مصاحبه آقای باقرزاده با رادیوی آمریکا نوشت: "هر کس مقاله مرا بخواند می بیند که هیچ برخوردی با مذهب ندارد" وی سپس ادامه می دهد: "من نامه هایی نوشته و توضیح دادم

که آن مقاله من است و توسط شمس الواعظین جعل نشده است و از من هم خواسته نشده که به عنوان شاهد به دادگاه بروم". آیا کلماتی از این روشن تر برای افشاء وضعیت دادگاه وجود دارد؟ آقای باقرزاده نه تنها شفاهی بلکه کتبی، رادیویی، جهانی و محلی، توسط دستگاه نمابر و نامه های خصوصی و رسمی ادعای دروغین قاضی مرتضوی را که خودش را منتسب به مرتضی علی می داند، تکذیب می کند. ولی قاضی که گوش شنوا نمی خواهد داشته باشد و به جعل

سند مشغول است و آقای شمس الواعظین را به جعل سند محکوم می کند بدون اینکه سندی در کار باشد. آقای شمس الواعظین خود قربانی دستگاہی شد که با دست وی و دست نظایر وی مستقر شده است. ولی ما صرف نظر از این که چه کسانی و با چه نیتی و کدام سابقه تاریخی و هویت سیاسی قربانی بی قانونی و این اعمال زشت می شوند این دادگاه مسخره و ننگین را محکوم می کنیم. این اقدام دادگاه گاهی در جهت گسترش منطق استبدادی ولایت فقیه است و شتری است که در خانه همه کمونیستها تا به حال خوابیده بوده است و تا به حال نیز به رگ غیرت کسی بر نمی خورد و یادش نمی آمد که آنروز که کمونیستها را سر می بریدند، از این استبداد باید انتقاد می کردند. با همین منطق ها بود که سر آنها را به زیر آب می کردند و از خونشان آسیابهای اسلامی را به کمک "حزب توده" و "فدائیان اکثریت" به راه می انداختند. ما کمونیستها با هر نوع ستمگری مخالفیم و با آن مبارزه می کنیم این از درک و اعتقادات دموکراتیک کمونیستی ما که به نیروی اکثریت توده مردم تکیه داریم ناشی می گردد. کمونیستها درست است که تنها به قانونی احترام می گذارند که حافظ منافع اکثریت توده مردم باشد ولی اجرای قوانین بورژوازی را نسبت به قوانین بربرمنشانه قصاص که واقعاً از مسلمات اسلام و بخش جدائی ناپذیر از اسلام است گاهی به پیش و مثبت ارزیابی می کنند. بدترین قانون از خود سری و بی قانونی و قلدری و زورگویی فردی و متکی بر هوی و هوس زانو صفات اجتماعی بهتر است.

فردی را به جرمی محکوم کرده اند که فقط در مورد وی، اسناد غیر قابل انکاری در برائتش وجود دارد. حقیقتاً چنین دادگاهانی برازنده اسلام ناب محمدی است که واقعاً قصاص یکی از مسلمات آن محسوب می شود. برای لغو احکام قصاص باید اسلام را از افکار توده مردم زدود و جمهوری اسلامی را که یک جمهوری سرمایه داری است سرنگون کرد. چاره این دردهای بی سرانجام تنها استقرار جمهوری سوسیالیستی در ایران است. □

نسل کشی در چینی...

جنایت کرده اند ما از نازیهای آلمانی دیگر حرفی نمی زنیم. کار این اروپای متمدن مصداق توسعه طلبی اش در آفریقا است که مردم آنجا را به بند کشید و به بهانه هدیه "تمدن" به آن و مبارزه با عقب ماندگی و توحش آنها، مردم آن قاره را از دم تیغ بیدریغ خود گذراند و به توجیه استعمار پرداخت. تصاحب سرزمینهای مردم بومی را با نظریه "عمران" که برای تصاحب تمام ثروتهای آن مردم بود توجیه کرد. این کار شبیه آن است که استعمار انگلستان پیشرفته و متمدن را در چین نیمه وحشی و عقب مانده در جنگ تریاک مورد حمایت قرار دهیم زیرا گویا ماهیت جنگ را مضمون مبارزه تمدن علیه توحش تعیین میکند. تمکین به این سیاست تأیید استعمار و تجاوز و قلدری و توسعه طلبی است و این همان شتری است که در خانه همه ملل خواهد خوابید. بویژه اگر این ملل کوچک و ضعیف باشند. فقط نوع استدلال امپریالیستها برای فریب مردم فرق خواهد

کرد. این نوع برخورد به حوادثی که در چین می گذرد از ماهیت همان نوع برخوردی نشأت می گیرد که ما در مورد تحریم روزنامه "میزان"، نشاط و نظایر آنها اتخاذ کردیم. حمایت ما از حق انتشار "نشاط" به معنی تأیید درونمایه آن نشریه نیست. همین روش را باید در برخورد به نسل کشی روسها در چین اتخاذ کرد. در عین حال فراموش نکنیم که روسها و اروپائی ها که خطر مذهب اسلام را چنین برجسته می کنند بر تقویت مذهب عیسوی نوع ارتدوکس آن در روسیه مهر تأیید می زنند. اینکه یلستین حق دارد به یا بی مناسبت، روحانیون پر زرق و برق کلیسای ارتدوکس را بغل کرده و چپ و راست بیوسد و برایشان تبلیغ کند و از حمایتشان برخوردار گردد بخاطر آن است که امپریالیسم تقویت مذهب را در روسیه وسیله مبارزه علیه کمونیسم می داند و با تبلیغات آن موافق است. ولی اگر رئیس جمهور یک کشوری مانند روسیه، رئیس جمهوری که خود را رئیس جمهور همه روسیه و از جمله مردم چین می داند به چاپلوسی کلیسای مسیحی ارتدوکسی مشغول گردد و مذهب را وسیله بکار برد مقاصد سیاسی خود بکند چه جای تعجب دارد که در چین مردم به اسلام عقب مانده بنیادگرا در مقابل تقویت مذهب ارتدوکس در روسیه روی آورند. چرا تلویزیون مسکو حق داشته باشد کلیسای مسیحی را تبلیغ کند ولی مردم چین حق نداشته باشند از ابوبکر و عمر و عثمان حمایت نمایند. وقتی حکومتی بی طرفی مذهبی خود را بزیر سؤال ببرد باید بپذیرد که احساسات سایر ملل روسیه را که در تمام مخارج دولت سهمند جریحه دار ساخته است. این مردم آن حکومت را از خودشان نمی دانند. اگر مذهب بنیادگرا به گفته آنها بد است چه نوع اسلامیش و چه نوع مسیحی اش هر دو ارتجاعی اند. امپریالیسم باین نکته نیز با مودیگری برخورد می کند.

فقط کمونیسم است که با حذف مذهب از حکومت و مبارزه با ناسیونالیسم کور راه وحدت خلقهای جهان را فراهم می کند. حکومت جهانی فقط بر اساس کمونیسم ممکن است، در غیر این صورت ما در دریائی از خون ناسیونالیستها و شونیستها ملل گوناگون و دریائی از خون ناشی از دعوی پیروان مذاهب گوناگون برای سالها و نسلها بعد زندگی خواهیم کرد و این روند پایانی ندارد تا کمونیسم در جهان مستقر گردد.

تجربه سوسیالیسم و رویزیونیسم در روسیه بهترین گواه ماست. "توفان" نسل کشی مردم چین را بشدت محکوم می کند. □

خوانندگان عزیز

با پوزش فراوان به علت تراکم مطالب مهم ادامه مقاله فروپاشی شوروی در شماره آینده انتشار می یابد.

زنده باد اتر ناسیونالیسم پرولتاری

در آستانه هزاره سوم *** سرمایه‌داری و فلاکت

ما هزاره دوم را پشت سر می‌گذاریم و با گامهای استوار و هدفمند به سوی هزاره سوم پیش می‌رویم.

در اوایل قرن اخیر طبقه کارگر با تکامل سرمایه‌دارانه ممالک اروپائی و آمریکای شمالی سرعت رشد کرد و در کنار آن بورژوازی با رشد سرمایه‌داری به دوران انحصاری آن گام گذارد. قرن پایانی هزاره دوم قرن پایانی تکامل سرمایه‌داری از دوران رقابت آزاد به امپریالیسم است. حضور امپریالیسم چهره سیاسی این قرن را ترسیم می‌کند. به این جهت هیچ نیروی سیاسی جدی نمی‌تواند در معادلات سیاسی خود نیروی امپریالیسم و نقش مهمی را که وی در ترسیم سیمای سیاسی جهان امروز بازی می‌کند نادیده بگیرد. آن نیروئی که به مبارزه ضد امپریالیستی کم بهاء می‌دهد و یا اساساً بهاء نمی‌دهد، زیرا اعتقادی به بد "طیبتی" سرمایه‌داری ندارد، در دنیای امروز ما چه خواهد و چه نخواهد، دیر یا زود، به آلت دست اجرای مقاصد امپریالیستی بدل می‌گردد. در قرنی که گذشت امپریالیسم به دو جنگ خانمانسوز جهانی دست زد و میلیونها انسان را به زیر خاک کشید تا منافع ممالک سرمایه‌داری پیروز را بهتر از گذشته تامین کند. قرن گذشته در کنار قرون گذشته‌تر که در آن تویهای استعمارگران مردم جهان را به بند کشیده و برای ساختمان سرمایه‌داری به بردگی می‌بردند، نشان داد که سرمایه‌داری برای هموار کردن راه خود از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کند. استثمار فرد از فرد فقط توهین به انسانها نیست، فقط منجر به نابودی خانواده‌ها و از بین رفتن آن‌ها نمی‌گردد، این شیوه اداره کشور منبعی برای افزایش جنایت و ارتکاب انواع و اقسام جرایم است. سرمایه‌داری فقط به جنایات علنی دست نمی‌زند با تکیه بر دزدی دسترنج زحمتکشان مناسباتی بیرحمانه در جامعه استوار ساخته است که مشتکی اقلیت شکمبار و زالو صفت را بر سرنوشت اکثریتی از انسانها مسلط ساخته است. قرن بیستم در پیشگاه تاریخ، قرن محکومیت مناسبات سرمایه‌داری بعنوان بی‌رحمترین و ریاکارترین مناسبات حاکمی است که توانائی نابودی کامل بشریت را در درون خود دارا می‌باشد. این قرن قرنی است که به بشریت نشان داد که اگر می‌خواهد به وضعیت فعلی خاتمه دهد باید مناسبات سرمایه‌داری را که از میان چرک و خون بدر آمده است از بین ببرد. امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری در این قرن

چندین بار به جنگ متوسل شد با اختراع ماشینهای آدمسوزی، با پرتاب بمب اتمی در ژاپن و بمبهای شیمیائی در ویتنام، درجه خونخواری رژیمهای سرمایه‌داری را به معرض تماشا گذاشت. آن‌ها در مقابل علم سوسیالیسم تئوری نژادپرستانه نازیها را ساختند تا بر برنامه‌های سیاسی اسارت‌گرانه خود پرده "علمی" بکشند. سرمایه‌داری با ایفای نقش تاریخی خود اکنون با دستانی خون‌آلود و میراثی از بربریت، این قرن را پشت سر می‌نهد و سرمست از باده پیروزی به هزاره سوم گام می‌گذارد.

سوسیالیسم و نجات بشریت

همراه با رشد سرمایه‌داری طبقه کارگر نیز رشد کرد و مبارزه طبقاتی تشدید شد. در دوران شکوفائی سرمایه‌داری و پیدایش امپریالیسم که با غارت جهان تکه‌پاره‌هایی نیز از این غارت را به پیش پای بخش فوقانی طبقه کارگر افکنده و از آن‌ها قشر ممتازی برای تخریب درون جنبش کارگری می‌ساختند، اپورتونیزم و رویونیسم در جنبش کارگری در آغاز قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم چون بیماری مسری و عفونی رشد کرد و همه گیر شد. کمونیستها به رهبری لنین و استالین در حزب بلشویک شوروی موفق شدند با اپورتونیزم درون جنبش کارگری مبارزه کنند و سوسیالیسم را با جنبش کارگری در روسیه در آمیزند و با تحلیل صحیح از شرایط جهانی و سمت تحول آن، با استفاده از تضادهای امپریالیستی نخستین حکومت جهانی سوسیالیستی را در یک ششم کره ارض مستقر سازند. سوسیالیسم در روسیه پیروز شد و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را بر پا داشت. انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ نقطه عطفی در تاریخ بشریت و آغازی بر زندگی و دورنمای آتی تحولات بشری بود و هست. سوسیالیسم در شوروی نشان داد که اقتصاد با برنامه نیز قابل اجراء است و باین دروغ سرمایه‌داران که بدون ما هیچ امری امکان پذیر نیست و تنها اقتصاد مبتنی بر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید قابل تصور است، خاتمه داد. اقتصاد سوسیالیستی با رشد شگرفی در شوروی سوسیالیستی آغاز شد که حتی سرمایه‌داران از رشد آن انگشت حیرت به دهان گرفتند. مطبوعات بورژوازی در دنیا که با دقت ناظر تحولات شوروی بودند می‌دیدند که چگونه تولیدات در این کشور با بسیج نیروی انسانی و فداکاری طبقه کارگر پیش می‌رود. تمام پیروزیهای

علمی و موفقیتهای شوروی و پایه‌های مادی تحولات بعدی شوروی در این زمان ریخته شد. پیروزی سوسیالیسم در شوروی اپورتونیزم و سوسیال رفرمیسم را که قبل از انقلاب اکتبر با سرمایه‌داری مغالزه می‌کردند منفرد ساخت. طبقه کارگر جهان از زیر نفوذ سنگین دروغپردازی و یاوه‌های اپورتونیستها و کائوتسکیستها به در آمد و در تجربه عملی خود به نیروی عظیم خود و توده‌های مردم برای رهائی خود و ساختمان جامعه مبتنی بر مالکیت دولت سوسیالیستی بر وسایل تولید پی برد. این اقدام تاریخی بزرگترین تحول جهان در قرن گذشته و انقلابی عظیم در عرصه تفکر و فرهنگ مردم بود. آغازی برای دست یافتن زنان و خلقها به حقوق خود و مردم جهان به حقوق دموکراتیک بود. احزاب و سندیکاها آزاد شدند و در پرتو نور عظیم سوسیالیسم و قدرت خیره کننده آن در جهان ادامه زندگی دادند. فرهنگ جهان، اقتصاد جهان، سرعت تحولات علوم در جهان تغییر کرد. برای نخستین بار در تاریخ علم از دست طبقات اشراف بدر آمد و توده‌های مردم به دانشگاهها راه پیدا کردند و این امر جهان را در تحت تاثیر خود قرار داد. زنان از زندانهای تنگ خانواده و گوشه آشپزخانه به عرصه تولید کشیده شدند، کودکانها برای مراقبت فرزندان آن‌ها بوجود آمد، دنیائی ایجاد شد که سرمایه‌داران برای این که از آن عقب نمانند ناچار شدند بسیار از آن دستاوردها را در اثر فشار مبارزه کارگران و مردم بیدار بپذیرند. پیروزی سوسیالیسم به کوری چشم دشمنان آن و محققین مضحک امروزی که به نفی تاریخ مشغولند، آن چنان تاثیری در تکامل بشریت باقی گذارد که نفی آن برای سرمایه‌داری مقدور نیست زیرا به نیروی مادی در میان انسانها بدل شده است. به صورت عرف و سنت در آمده است و این دستاورد درخشان سوسیالیسم و بلشویکهای شوروی است که مهرش را بر تاریخ قرن گذشته کوبیده است. این دست‌آورد قرن بیستم است که تاثیراتش را در هزاره سوم نیز خواهد گذارد. از آن تاریخ بود که کمر امپریالیسم شکست. استعمار در سراسر جهان مورد هجوم و یورش ملتها قرار گرفت. دنیای ستم دیگر قادر نبود به همان شیوه سابق به غارت و چپاول جهان ادامه دهد. پیروزی سوسیالیسم در روسیه منجر به آن شد که استعمار فرتوت رنگ ادامه در صفحه مقابل

در آستانه هزاره سوم *** سرمایه‌داری و فلاکت

ادامه از صفحه قبل

عوض کند و استعمار نوین را که تکیه اصلی آن بر ارتجاع داخلی و تقویت قشر نازکی از "خودها" در ممالک تحت ستم است ایجاد نماید. تلاشی نظام استعماری در جهان مدیون تلاش بلشویکهای روسیه و پیروزی و استقرار نخستین دولت سوسیالیستی در یک ششم جهان و مبارزه خلقهای جهان برای آزادی و استقلال بود.

با این پیروزی و سپس پیروزی انقلاب چین پس از جنگ جهانی دوم، جنگی که با تدارک و دسیسه امپریالیسم جهانی و به ویژه امپریالیسم انگلستان، فرانسه و آلمان پدید آمده بود، خلقهای جهان رایحه آزادی و رهائی از قید اسارت را استشمام کردند. انقلاب چین گام بزرگ دیگری در تحولات آخرین قرن هزاره دوم بود. در این قرن خلقهای جهان جنگهای جهانی را با انقلابات جهانی پاسخ گفتند و موفق شدند ملل اسیر را یاری رسانند تا در پرتو پیروزی سوسیالیسم به استقلال خود نایل آیند. پیروزی سوسیالیسم در روسیه آغازی برای رهائی بشریت به طور کلی بود.

بقاء سوسیالیسم

قرن گذشته نه تنها عروج سوسیالیسم و دوران پیروزی آن بود، در عین حال تجربه‌ای بود که نشان می‌داد که مبارزه برای بقاء سوسیالیسم تا به چه حد مشکل و از دریائی از مقاومت، دسیسه، توطئه و خون می‌گذرد. در این مبارزه عظیم طبقاتی که به ویژه پس از پیروزی سوسیالیسم پدید آمد. دشمنان سوسیالیسم، مرددین، خرده بورژوازی ترسو و هراس زده، عمال سرمایه‌داری کوشیدند که از درون بر دیکتاتوری پرولتاریا غلبه کنند و قدرت سیاسی را در شوروی به کف آورند. این حملات بشدت از جانب کمونیستهای شوروی، خلقهای شوروی دفع گردید. تجاوزات امپریالیستی از خارج نیز کاری از پیش نبردند گرچه که به اقتصاد در حال رشد سرسام آور شوروی ضربات شدیدی وارد آوردند که ده‌ها سال نتوانست از فشار ناشی از آن کمر راست کند. دشمنان طبقاتی مجدداً در درون در پی تقویت خود برآمدند و در حزب و دولت و دستگاه اداری کشور نفوذ کرده و شوروی سوسیالیستی را دگرگون ساختند. دگرگونی شوروی و چین ناشی از بی‌توجهی به تکیه بر مبارزه طبقاتی و تقویت دیکتاتوری پرولتاریا بود. قرن بیستم قرن پیروزی و شکست سوسیالیسم و قرن استقرار رویزیونیسم و شکست

ننگین آن است. این قرن در عین حال قرن تجربه اندوزی از این شکست و تربیت و تدارک ارتشی است که باید در قرن آتی کار امپریالیسم را یکسره کند.

اپورتونیزم

پیروزی رویزیونیسم و تکاملش به سوسیال امپریالیسم و فروپاشی‌اش در رقابت با امپریالیستهای غربی همچون یک خانه فرسوده مقوائی صرف‌نظر از این که نشانه تفاوت ماهوی میان دوران شکوفائی اقتصادی شوروی سوسیالیستی و فساد و پوسیدگی دوران صدارت رویزیونیستهای خروش‌چفی را نشان میداد میدان را برای آه و ناله روشنفکران خرده بورژوا، متزلزلان، پرگوییان و کم مغزها باز کرد. موجی از اپورتونیزم و ضد انقلاب سراسر جهان را فرا گرفت، آن‌ها که قادر نبودند و نیستند تحولات سوسیالیسم را از نقطه نظر انکشاف مبارزه طبقاتی بررسی کنند به نفی کامل سوسیالیسم در اشکال مختلف پرداختند. مشتی از این کیمیاگران در پستوی آزمایشگاههای خود ساخته، به دنبال کشف سوسیالیسم ناب و شسته و رفته که مانند هلو در گلو برود و مانند طلا بدرخشد رفته‌اند. برای آن‌ها انقلاب اکبر ماهیت سوسیالیستی نداشت، طبقه کارگر در شوروی بر سر کار نیامد، سوسیالیسم در شوروی ساخته نشد، استحاله‌ای از سوسیالیسم به رویزیونیسم صورت نپذیرفت. آن‌ها آن‌قدر که به رهبران سوسیالیسم دشنام می‌دهند و در ذم آن قلمفرسائی کرده و کتاب می‌نویسند و تلاش می‌کنند به مشوب کردن افکار پپردازند و امیدها را به یاس بدل سازند در دشمنی با سرمایه‌داری و امپریالیسم وقت صرف نمی‌کنند، منتخب آثار به چاپ نمی‌رسانند و اگر هم انتقادی بکنند بیشتر روشنفکرانه، رفرمیستی و عوام پسندانه است، در کادر پذیرش دنیای امپریالیسم بوده و از حد آزادی سقط جنین و همجنس‌گرایی، مبارزه برای محیط زیست و تذکر به وجدانهای خفته سرمایه‌داران، حمایت از حیوانات و حمل وحشیانه آن‌ها برای کسب سود بیشتر، نفی قهر، استقرار آزادی‌های بی قید و شرط و نظایر آن‌ها تجاوز نمی‌کند که اجرای همه آن‌ها نیز خراشی به ماهیت امپریالیسم وارد نمی‌کند. معلوم نیست معلم واحد این دریوزگان سیاسی چه کسانی هستند. پایان قرن بیستم در عین حال دوران محو و انقراض رژیم‌های

است که کیش بی شخصیت خود را به معرض فروش گذارده‌اند. حال آن که نمی‌فهمند دوران کالاهای اسقاط به سر رسیده است. نقش این عده نقش همان رفرمیستها، سوسیال شونیستها و کائوتسکیستها و ترسکیستها در پائینی قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم است که مرگشان با انقلاب کبیر اکبر فرا رسید. بین‌الملل سوم به زندگی بین‌الملل دوم که زیر نفوذ این عده بود پایان داد. این تفکرات که تفکرات ناشی از شرایط شکست و یاس است و در هر دوره شکست انقلاب بال و پر می‌گیرد و به ارتداد منجر می‌گردد با انقلاب بعدی به گور می‌رود. ما امروز نیز با تفکراتی که از قبور تاریخ گذشته آنتی کمونیسم بپاخاسته‌اند روبرو هستیم. طبقه کارگر چون گذشته بر این انحراف گذرا نیز غلبه خواهد کرد.

علوم

در قرن گذشته بشریت توانست بر نیروی اتم دست پیدا کند، انسان را به فضا بفرستد، کهکشانها را فتح نماید، با تسلط بر دانش الکترونیک و تکامل آن "ریزپردازنده‌ها" را اختراع نماید و دستگاههای کامپیوتر را برای محاسبه و ذخیره اطلاعات و برنامه‌ریزی در همه عرصه‌ها بیافریند و با بزرگراههای اطلاعاتی جهان را به یکدیگر نزدیک نماید. پیشرفت بشریت در عرصه اطلاعات و آمار، در عرصه ارتباطات و نقل و انتقالات صدا و تصویر خیره کننده است. اگر در قرون گذشته انقلاب صنعتی به تحول عظیمی در زندگی بشریت انجامید با انقلاب الکترونیک در قرن گذشته ما در آستانه انقلابی به مراتب عظیم‌تر از انقلاب نخستین با پیامدهای غیر قابل تصور هستیم. در پایانی قرن اخیر این انقلاب دامن همه ممالک را گرفته است و عقب مانده‌ترین کشورها را به عرصه تمدن و نزدیکی با خلقهای دیگر می‌کشد. این قدم به طور عینی مثبت و در خدمت پیشرفت بشریت است. گامی در جهت بین‌المللی گشتن و شکستن مرزهای توهم، خرافات، ابهام، دین و مذهب و ... است. وسایل حمل و انتقالات فضائی، تسخیر آسمانها، ایجاد بزرگراههای اطلاعاتی و ورود آن‌ها به هر خانه‌ای به شدت مراوده انسانها را تقویت می‌کند، و به بسیاری از پیشداوریها پایان خواهد داد. نزدیکی فرهنگها، تاثیر پذیری آن‌ها از یکدیگر، به تضعیف رد پای توحش و بربریت و

ادامه در صفحه بعد

جدایی دین از دولت و آموزش

در آستانه هزاره سوم *** سرمایه‌داری و فلاکت

ادامه از صفحه قبل

سنن عقب مانده قرون وسطائی و از جمله در فرهنگ ما ایرانیها که تافته جدا بافته‌ای نیستیم منجر خواهد شد. پایان قرن اخیر همراه با دستیابی بشر به دانش ژنتیک است. شناخت ترکیبات ژن‌ها که سنگ بنای مشترک همه جانداران هستند و منابع اطلاعاتی و برنامه‌ریزی تحول آتی آن‌ها را هدایت می‌کند، امکانات نامحدودی را در اختیار بشریت گذارده و نتایج آن چنانچه با نابودی سرمایه‌داری و پیروزی سوسیالیسم در عرصه اجتماعی همراه باشد، فقر و مسکنت را برای همیشه از جهان برخواهد چید. دانش ژنتیک نشان می‌دهد که ما جانداران از سنگهای اولیه واحدی هستیم. این نشانه وحدت مادی جهان است همانگونه که ماتریالیستها به آن اعتقاد دارند. توسط تکامل این دانش می‌توان مواد غذایی را به طور انبوه تولید کرد، با ویروسها و میکروبها و علل بیماریها به مبارزه برخاست و بر آن‌ها چیره شد، داروی دردها را برای درمان قطعی آن‌ها پیدا نمود و به عرصه‌هایی جدید ناشناخته‌ها و معماها گام گذارد که تصورش برای افق دید امروزی ما چندان آسان نخواهد بود. قرن بیستم زمینه پیشرفت سریع این دانش را فراهم آورده است و بشریت با این دستاوردها به هزاره سوم گام می‌گذارد.

آینده و ما

در کنار سرعت سرسام‌آور پیشرفت علوم که از توانائی انسان حکایتها دارد، مبارزه انسانها برای زندگی عادلانه نیز رشد می‌کند. پیشرفت علوم نشان می‌دهد که دست بشر قادر است دنیائی را بسازد که در آن از گرسنگی، بی‌خانمانی، فقر و ترس از آینده و... خبری نباشد. علوم در عرصه اجتماعی نیز تکامل یافته و طبقه کارگر با تجربه از بروز رویزونیسم و تکاملش به سوسیال امپریالیسم و دیدن حقانیت لنینیسم راه پیشرفت آتیه خود را هموار می‌کند. طبقه کارگر به سمتی می‌رود که جامعه مورد علاقه خود را پی ریزی کند. تمام مصالح اولیه برای ساختمان چنین دنیائی آماده شده است تنها باید آن نیروهای مرتجعی که قانون منافع طبقاتی خود را بر این جهان تحمیل کرده‌اند به دور افکند و به بشریت آزاد از قید و بند مالکیت خصوصی بر وسایل تولید امکان و رشد و تحول بخشید. همه مصالح مادی تحول برای از

بین بردن استثمار انسان از انسان فراهم است. ادغام سرمایه‌ها، انباشت و تمرکز آن‌ها، بلعیده شدن خردها توسط کلانها، انحصاری شدن قدرتها راه را برای کسب یکباره قدرت سیاسی و تمرکز قوا علیه دشمن مشترک فراهم آورده است. امپریالیستها که سیستم‌های برنامه‌ریزی را به مسخره می‌گرفتند و آن را دستور از بالا تبلیغ میکردند و در مقابل آن اراده و تصمیمات فردی و ابتکارات شخصی را قرار می‌دادند، امروز با سرعت سرسام‌آوری به سمت برنامه‌ریزی و جمع‌آوری آمار و اطلاعات پیش می‌روند. دانش بازاریابی برای فروش محصولات سرمایه‌داران از همین تفکر سرچشمه می‌گیرد. سرمایه‌دار می‌خواهد برای فروش محصولاتش از وضعیت حریف و بازار با خبر شود تا هرج و مرج تولید گریبانش را نگرفته و به چاه ویل ورشکستگی سرنگونش نکند. سرمایه‌داری کامپیوتر را در خدمت اقتصاد برنامه ریزی شده در آورده است و بر اساس برنامه‌های ریاضی و حساب احتمالات و داده‌های بازار و بورس و... در پی آن است که تسلط خود را بر بازار افزایش دهد. دیگر اقتصاد با برنامه "نجس" محسوب نمی‌شود. حتی دول سرمایه‌داری برای آینده برنامه‌ریزی می‌کنند و همه چیز را در اختیار بازار افسارگسیخته قرار نمی‌دهند. دنیائی که ما در آن زندگی می‌کنیم به سوی برنامه ریزی پیش می‌رود. بشر می‌رود تا سرنوشت خود را از دست نیروهای غیرقابل کنترل طبیعت خارج کند و تسلط خود را با شناخت آن‌ها بر آن‌ها و به طور عمده در عرصه اقتصادی بر بازار ممکن سازد و توانائیهای خود را گسترش دهد. این امر در تمام زمینه‌های علوم و اقتصاد با سرعت در حال گسترش است. کامپیوتر در این عرصه کار بشر را برای ساختمان سوسیالیسم و مبارزه با تورم دستگاه بوروکراتیک و پرهیز از خطاها و کاهش اشتباهات در برنامه‌ریزیهای متمرکز و دولتی اقتصاد تسهیل کرده است. همه چیز برای ساختمان سوسیالیسم آماده است.

انقلاب اجتماعی

همه شرایط مادی در آغاز هزاره سوم برای تحول سوسیالیستی آماده است. امپریالیستها به توسعه نفوذ خود و تصاحب بازارهای غیر مشغولند، آن‌ها به جنگهای ناسیونالیستی متعصبانه برای پیدا کردن

جای پای مناسب دامن می‌زنند. لیبرالیسم افسار گسیخته اقتصادی تضادهای دنیای امپریالیسم و گروهبندی‌های آن‌ها را تشدید می‌کند. سه گروه بزرگ امپریالیستی به رهبری آمریکا، ژاپن و اروپا به هزاره سوم با کوله باری از تجربه، توطئه، دسیسه، علیه یکدیگر گام می‌گذارند و مترصد آن هستند تا با تضعیف رقیب جای وی را پر کنند. این وضع برای همیشه نمی‌تواند ادامه پیدا کند. مبارزه اقتصادی سرانجام کارش به زور آزمائی خواهد کشید. تقویت نیروهای نظامی و گسترش سرسام‌آور تسلیحات به همین منظور صورت می‌گیرد. پیشرفت علوم و سرعت سرسام‌آور تولید و حرص و آز برای کسب سود حداکثر به بی‌خانمانی و بیکاری میلیونها مردم منجر می‌گردد که منبع انفجاری بالقوه‌ای را تشکیل می‌دهند. انفجارات اجتماعی از قبل در هزاره سوم برنامه‌ریزی شده است و زودتر از آن فرا خواهد رسید که بتوان تصور کرد.

برای این که این انفجارهای اجتماعی در مسیر تکامل و بهروزی بشریت قرار گیرند باید نیروی رهبری کننده‌ای این وظیفه تاریخی را برعهده گیرد. قرن آتی در هزاره سوم قرن پیروزی مردم و درجه اول زحمتکشان بر مفتخوران است. آن‌ها برای مبارزه خود به نیروی رهبری کننده محتاجند. این نیرو تنها حزب طبقه کارگر است که آن‌ها را در این مبارزه مشکل رهبری می‌کند که با کمترین قربانی بیشترین

را داشته باشند. در این راه باید در درجه اول کمونیستها در درون هر کشوری فعالیت کنند. انقلاب آتی نیز جهانی نخواهد بود، در یک یا پاره‌ای از کشورها صورت می‌گیرد و به این جهت به فرماندهان منطقه‌ای نیاز دارد و نه تروتسکیستهای که منتظر انقلاب جهانی ذکر بگیرند و مردم را سرگرم کنند تا مبادا به مبارزه‌ای خلاف میل و تئوریهی آن‌ها دست زنند. جهان آستان انقلاب اجتماعی دیگر نیست.

عامل ذهنی

برای این که موفق شویم در این مبارزه رهبری را به کف آوریم به حزب طبقه کارگر نیاز داریم. حزبی که وظیفه رهبری طبقه کارگر را در این مبارزه بر عهده گیرد و به دانش مارکسیسم لنینیسم مجهز باشد. با

ادامه در صفحه مقابل

در آستانه هزاره سوم *** سرمایه‌داری و فلاکت

ادامه از صفحه قبل

دانائی به این دانش می‌تواند تضادهای دنیای امپریالیسم و دوستان و دشمنان خود را بشناسد و قدرتی عظیم در مقابل جبهه ارتجاع بسیج کند. حزب است که با جمع‌آوری عناصر فداکار و پیشرفته هوادار طبقه کارگر هر روز با ارتقاء دانش تئوریک و جمع‌آوری تجارب سیاسی و تعمیم آن‌ها و نتیجه‌گیریهای مبارزاتی لازم توان آن را دارد که مانورها و تاکتیکهای دشمن را بشناسد جهت ضربه اصلی آن‌ها را تشخیص دهد و به مبارزه با آن‌ها برخیزد. بدون تشکیلات، طبقه کارگر هیچ چیز نیست. خلع سلاح کامل است. مخالفان با حزب و حزبیت دشمنان پنهان طبقه کارگرند، چه آنرا بدانند و چه ندانند. حزب باید از وحدت ایدئولوژیک و سازمانی و سیاسی برخوردار باشد، باید با توده‌های مردم پیوند نزدیک برقرار کرده و اعتماد آن‌ها را در عمل با طرح شعارهای صحیح دخالت در مبارزه روزمره و رهنمودهای لازم جلب نماید. حزبی که شکستها را تجزیه و تحلیل کند و رهبران جنبش را از گردن دشمنان حفاظت کرده و استمرار مبارزه طبقه کارگر را تامین کند و بتواند سرمایه عظیم مبارزاتی را که نسلهائی از کمونیستها قدیمی تر جمع کرده‌اند به عنوان میراث گرانبهائی به نسل بعدی منتقل کند. ما باید حزبی داشته باشیم که به دانش مارکسیسم لنینیسم مسلح باشد و سنن بلشویکهای شوروی را ادامه دهد. حزبی که برای پیروزی با فرمیستها، سوسیال شونیستها، تروتسکیستها، کائوتسکیستها که برای ممانعت از امر پیروزی طبقه کارگر فعال شده‌اند خود را آماده گرداند زیرا این جریانهای فاسد در جنگ طبقاتی بلندگوهای تبلیغاتی و عوامل جنگ روانی بورژوازی هستند که در آغاز نبرد آن‌ها را برای ایجاد تزلزل در صفوف پرولتاریا به پیش فرستاده‌اند. این تجربه همه انقلابات جهان است. وظیفه آن‌ها ایجاد سردرگمی، اغتشاش فکری، مشوب کردن افکار شایعه پراکنی، دروغپردازی رنگ و جلا زدن به سرمایه‌داری و نفی سوسیالیسم در عمل است تا و هروان راه طبقه کارگر متزلزل

شوند به حزب طبقاتی خود نپیوندند و منتظر روز ظهور حضرت بنشینند روزی که در آن پاسخ‌های دلچسب به آخرین نقطه تاریک پرسشهای بی‌انتهای تئوریک، سیاسی، سازمانی، تاریخی، فرهنگی، نظامی و... آن‌ها که در کتابهای پاسخ و پرسش ضبط شده است داده شود و آن‌ها "با خیال راحت" به صفوف حزب بپیوندند! مارکسیسم لنینیسم چون تئوری رهنما همراه با حزب که بیان مترام این تئوری است ابزارهای لازمی هستند که انفجارهای آتی اجتماعی را به سمت انقلابهای اکتبر آتی هدایت می‌کنند. کمونیستها باید برای پاکیزه‌گی مارکسیسم لنینیسم مبارزه کرده و حزب خود را تشکیل دهند. این مهمترین گام آن‌ها برای گذار به آغاز هزاره سوم است.

ما کمونیستهای ایران

این تحولات مسلماً در ایران نیز که در حال جوشیدن است تاثیر خواهد گذارد. امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل و اخیراً در کنار پان‌تورکیستهای ترکیه از تلاش خود برای تجزیه ایران دست نخواهند کشید. کشوری کوچک و تجزیه شده که هر منطقه‌ی نفتی‌اش در اختیار شیخی باشد که مانند امیر کویت آن را به جیب خود بزند و به کیسه امپریالیستها سرازیر کرده و توانائی حفظ استقلال خود را نداشته باشد صدها بار برای امپریالیستها بهتر از یک مملکت یک پارچه است که بتواند در مقابل امپریالیسم برای استقلال و دموکراسی واقعی برای همه خلقهای ایران مبارزه کند. ایرانی که در بطن مرکز نفتی جهان قرار دارد و نفت شمال را از جنوب جدا می‌کند و به همین جهت نیز نقش موثری در منطقه و "ثبات" آن برای سرمایه‌داری دارد می‌تواند همواره مخل جریان بی‌مانع نفت باشد. یا امپریالیسم این اسب چموش را رام می‌کند و به آن دهانه می‌زند و یا کار تجزیه آن را که بنا بر همه شواهد آغاز کرده است، تسریع می‌نماید. کشور ما ایران و منطقه قفقاز همانگونه که ما در مقالات چند سال قبل خود ارزیابی کردیم،

آستان حوادث مهمی است طبعی است

خرمشهر جدا از ایران که بر سر آن میان پان‌تورکیستها و ایرانی‌ها ماند قرن گذشته جنگ باشد و به استقلال خوزستان منجر شود به کام امپریالیستها شیرین تر است. هم اکنون دولت متجاوز ترکیه در عراق مشغول تراشیدن خلقی بنام خلق ترک است تا از آن‌ها فدراسیون ترکهای عراق را بسازد که مدعی مناطق نفتی کرکوک تا خرمشهر هستند. استدلال آن‌ها نیز راحت است زیرا می‌توانند هر دم مدعی شوند که اعراب ترکها را از مناطق جنوب عراق که سرزمین آن‌ها بوده به شمال رانده و از بین برده‌اند. پان‌تورکیستهای ترکیه کار نگارش تاریخ را ساده کرده‌اند. این حوادث نشان می‌دهد که وظیفه کمونیستهای ایران تا چه حد حساس است. برای مبارزه با ستم طبقاتی در ایران، برای مبارزه با ستم ملی و شوونیسم ملی، برای حفظ استقلال ایران در مقابل امپریالیسم، برای مبارزه به خاطر دموکراسی و عدالت اجتماعی کمونیستهای ایران به حزب خود نیاز دارند. باید حزب واحد طبقه کارگر ایران را به وجود آورد. فقط این حزب است که با جمع‌آوری نیروهای پراکنده کمونیستهای واقعی ایران می‌تواند نیروی عظیمی فراهم آورد که در همه جای ایران و در میان طبقه کارگر ایران صرف‌نظر از تعلقات ملی و مذهبی و قومی آن‌ها با این انحرافات خطرناک مبارزه کند و خود را برای استقرار سوسیالیسم در ایران در آستانه هزاره سوم آماده گرداند. خوب است که کمونیستهای ایران به این سخنان ما و خطراتی که جامعه ایران را تهدید می‌کند و نقش عقب مانده و دافعه ملاهای در حکومت فکر کنند. تنها ایران سوسیالیست است که می‌تواند راه دوستی را با تمام همسایه‌های خود در پیش گیرد و وظیفه تقویت روحیه برادری و همبستگی جهانی را با زحمتکشان ملل همسایه در دستور کار خود بنویسد. وحدت زحمتکشان را بجای ناسیونال شوینیسم کور بگذارد. ایران راه نجاتی جز گام گذاردن در راه سوسیالیسم ندارد و گرنه آتش همان آتش و کاسه نیز همان کاسه خواهد ماند. □

کمونیست‌های یکپارچه‌ترین مدافعان آزادی‌های دموکراتیک هستند

عفو عمومی...

صورت مضحک که ما به آن خواهیم پرداخت، خودش در قیاس با روش حاکمیت در گذشته گامی به جلوس است. این شگرد جدید را ما مدیون رهبران "جبهه دوم خرداد" هستیم. در گذشته اما وضع چگونه بود؟ پاسداران جهل و عقب ماندگی فعالین سازمانهای سیاسی را می گرفتند و با شکنجه و علیل کردن آنها، آنها را در دانشگاه اسلامی اوین توسط اساتیدی بنام لاجوردی، شریعتمداری، و سعید امامی و... به توبه وادار می کردند. آنهایی را که توبه نمی کردند مانند بسیاری از رفقای رهبری حزب ما یا تیرباران کرده و یا زیر شکنجه می کشتند. اما توبه برخی از فعالین سیاسی و اظهار ندامت و تقاضای عفو آنها و خواستن امان نامه از جانب آنها به مفهوم آن نبود که جمهوری اسلامی از سر تقصیر آنها بگذرد. همان موقع بارها این جلادان در سیمای جمهوری اسلامی ظاهر شده و گفتند که توبه "خطاکاران" از جنبه آن دنیائش مهم است. این توبه برای این جهان مانعی بر سر اجرای احکام اعدام ایجاد نمی کند. زیرا این خداست که باید از سر تقصیر آنها بگذرد. انشاءالله با توبه خود، این معدومین به این موهبت الهی نایل می شوند. خدا می بخشد، معدالک جمهوری اسلامی آنها را نمی بخشد و محترمانه معدوم می کند. به مصداق همان مثل معروف که شاه می بخشد ولی شیخ علیخان نمی بخشد. این منطق گذشته جمهوری اسلامی بود. آنگاه به قتل عام زندانیان سیاسی دست زدند تا در جهان مدعی شوند که در ایران زندانی سیاسی نیست. سرانجام با بیست و یکسال دیکتاتوری مخوف و مستبدانه اسلامی توسط محافل "خودسر" و سرکوب هر صدای ناراضی از جمله نویسندگان در قتلهای سیاسی و کشتار رهبران سازمانهای سیاسی در خارج از کشور محیطی خلق کرده اند که کمتر کسی جسارت کار سیاسی گسترده و تشکیلاتی را دارد. حال همان محافل در فکر چاره ای برای خارج از کشورند و می خواهند راهی نیز برای رام کردن این عده پیدا کنند. اگر تیغ سعید امامی دیگر برائتی ندارد می توان از مدعیان اپوزیسیون در خارج از کشور یاری گرفت تا وظیفه امامی ها را در خارج از کشور انجام دهند. رژیم در پی آن است تا همین حداقلی را که در خارج وجود دارد خلع سلاح کند و آنوقت به ممالک غربی فخر بفروشد که در ایران کسی تحت تعقیب سیاسی نیست و ما زندانی سیاسی نداریم. برای این کار رژیم در پی متحد طبیعی برای خود می گردد. جا دارد که اپوزیسیون انقلابی از هم اکنون این توطئه رژیم را که حتماً با تبانی با برخی حضرات خارجه نشین صورت پذیرفته است افشاء کند.

قدری به متن طرح ارائه شده به مجلس شورای اسلامی توجه کنید. رژیم اسلامی که قصاص از مسلمات ایدئولوژی آن است، حاضر است هر کس و ناکس را که شکنجه نشده تقاضای بخشش کند - که البته منظور همان توبه است - و قول بدهد که دیگر دست از پا خطا نکند و

از این جنایتکاران امان نامه بطلبد، با سخاوت هر چه تاملتر ببخشد. این توبه کار حتماً باید برای اثبات صداقتش در امر توبه عده ای را نیز لو دهد و یا برای رژیم چند سالی در خارج جاسوسی کند. البته هنوز آئیننامه مربوط به این توبه تدوین نشده است و کسی از متن آن اطلاعی ندارد. فرق حامیان خاتمی با حامیان خمینی در این بیست سال در این است که آنها پس از توبه نیز دگراندیش را می کشتند و اینها به وی امان می دهند.

آن کس که توبه کند و بپذیرد که رژیم جمهوری اسلامی برحق بوده است و مبارزه علیه آن از همان روز نخست خیانت به اسلام و ایران محسوب میشده است، طبیعتاً تقی برگزیده و هویت سیاسی خودش کرده است، ما از خیانت به مردم ایران سخن نمی رانیم. این فرد یا افراد برای رسیدن به این درجه از "فضیلت" نیازی به ترک ایران و تحمل خطرات ناشی از آن را نداشتند تا پس از تحمل این همه مشقات به این درجه از ارشاد اسلامی رسیده باشند که از روز نخست در اشتباه بوده اند. برای دست کشیدن از مبارزه و توبه کردن که نیاز به این راه طولانی نبود. می شد در ایران ماند و توبه کرد و یا امان نامه خواست و یا همه چیز را بوسید و کنار گذارد و ننگ این توبه جدید بدون شکنجه را تحمل نکرد.

مشتی از این خود فروختگان حتی قبل از ارائه این طرح به مجلس شورای اسلامی، در همین خارج از کشور، اپوزیسیون را دعوت به رفتن به ایران می کردند با این استدلال معیوب و بودار که ایران وطن ماست و ما ایرانی هستیم و حق زندگی در ایران داریم و نباید اجازه دهیم که از ورود ما بایران جلوگیری کنند. اگر رژیم ما را راه نمی دهد و به تبعید فرستاده این وظیفه ماست که با ایجاد جنبش پیش به سوی ایران رژیم را وارد کنیم این حق طبیعی ما را برسمیت بشناسد. آن ها از خانه پدری سخن می گفتند، البته خود فروشی انواع مختلف دارد ولی این نوع خود فروشی که با استدلال "انقلابی" برای ستر زشتی اعمال صورت می گیرد متعفن ترین نوع آن است.

طبیعی است که ما به وطن خود علاقه داریم و دقیقاً به خاطر این علاقه مجبورمان کرده اند راه تبعید را در پیش گیریم. اگر به این عمل مبادرت نمی کردیم امروز حتی بدون سنگی در "لغت آباد" به مانند بقیه زیر خروارها خاک خفته بودیم. ولی رسم بر این است که عفو عمومی را رژیمی انجام دهد که بر اشتباهات خود اعتراف کند، جنایات گذشته را به نقد بکشد از تبعیدیان تجلیل کند و از آنها دعوت کند که به کشور آبا اجدادشان برگردند و در چارچوب شرایط جدید به خدمت بپردازد. رسم بر این است که پس از رفتن دیکتاتور مخوف خانه را حتی برای حفظ ظاهر هم شده آب و جارو کنند و خاکروبه های متعفن را به زباله دان بریزند و مانند شیلی آزادی احزاب و سندیکاها را به رسمیت بشناسند و فعالیت دگراندیشان را تضمین کنند و پینوشه قاتل را از کار برکنار گردانند و یا

مانند اسپانیا پس از مرگ فرانکو قواعد بازی دموکراسی بورژوازی را به رسمیت بشناسند و راه بازگشت تبعیدیان را بگشایند. عفو عمومی در چنین جوامعی فقط مفهوم پیدا می کند که نقطه پایانی برگزیده تاریک و مخوف آن جوامع بوده است. بورژوازی حاکم در آن جوامع می خواهد چنین وانمود کند که با فرانکو، پینوشه، سالازار، ویدلا و نظایر آنها فرق داشته است. لیکن عفو عمومی در ایران به چه صورت است؟ در بر همان پاشنه سابق می گردد. تغییری ابداً صورت نگرفته است. حتی حامیان خاتمی نیز تأمین جانی ندارند و علیرغم قسم و آیه که معتقد به نظام اسلامی و ولایت فقیه اند، باز به زندان می افتند و مورد تعدی هستند. آیا تضمین جانی و پشوانه آن توبه کار خارجه نشین در ایران از عبدالله نوری که ناشر روزنامه خرداد و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام و عضو شورای امنیت ملی و وزیر کشور این رژیم بوده است، بیشتر است؟ وی اکنون در زندان اوین نشسته است و حاضر نیست طلب عفو نموده و امان نامه دریافت کند. در این جامعه سرمایه داری اسلامی (عده ای به قصد فراموش می کنند که این رژیم سرمایه داریست - توفان) احزاب قدغن اند، مطبوعات بسته می شوند، تظاهرات دانشجویی به خون کشیده می گردد، نویسنده نمایشنامه عالی "کنکور به وقت ظهور" در نشریه موج به سالها زندان محکوم می گردد و تازه خوشحال است که جانش را نگرفته اند. در این جامعه ای که نمایندگانش بدون دخالت مردم از طرف شورای نگهبان بصورت استصوابی تعیین می گردند و خفقان بمعنای کامل در آن حاکم است و فریاد کسی به جانی نمی رسد، کجا می توان فریادهای توبه کارانی را شنید که خوشحیالانه پس از رسیدن به ایران خبردار شده اند ولایت فقیه پس از ظهور حضرت مهدی در خواب مبارکشان از دیشب در تصمیم خود تجدید نظر کرده و امان نامه ها را پس گرفته اند، این بیچاره ها حتی وقت نخواهند کرد در نشریه "موج" قلمی بزنند. آنوقت چنین رژیم خونخواری برای حفظ ظاهر در خارج و یافتن مشت نشین در خارج میان ایرانی های تبعیدی نغمه شومی را سر می دهد که عفو عمومی در پیش است. این عفو عمومی نیست، دعوت به تسلیم و خیانت است. البته خائنه های گذشته از خود فروشی مجدد باکی ندارند و بزودی با امام و ولایت فقیه بیعت خواهند کرد. ولی خوب است که نیروهای انقلابی ماهیت این مانور کثیف جناح هواداران جامعه مدنی را افشاء کند که هدفشان تثبیت قانونی جمهوری اسلامی است. حرف رژیم جمهوری اسلامی را می توان در دو سطر خلاصه کرد. هر ایرانی که مخالف رژیم جمهوری اسلامی نباشد و علیه ما کاری نکند و قواعد بازی ما را بپذیرد حق دارد در ایران مانند میلیون ها انسان دیگر زندگی کند. در غیر این صورت خدا باید وی را ببخشد زیرا ما از سر تقصیراتش نخواهیم گذشت. آمین! □

ابزارهای نهان...

ممالک سرمایه‌داری با پنج تومان پول و خورشت قیمه برگزار نمی‌شود. این روش، روش ایرانی آریامهری بود که دیکتاتوری فردی خود را با این وسیله رنگ می‌کرد. در ممالک سرمایه‌داری برای شیریه مالیدن بر سر مردم تا فکر کنند که گویا با اراده آزاد نامزد مورد علاقه خود را انتخاب کرده‌اند از اجبار اقتصادی و پنهان استفاده می‌کنند. بندهای ایدئولوژی و تبلیغاتی است که مردم را به پای صندوقهای رای می‌برد و یا آنها را مایوس و خانه‌نشین می‌کند. البته این مهم نیست که آنها خانه نشین می‌شوند زیرا طبقه حاکمه از اکثریت آراء شرکت‌کنندگان در انتخابات همواره برخوردار است حتی اگر این اکثریت به نسبت کل جامعه اقلیتی بیش نباشد، مانند انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا. نمایندگان طبقه حاکمه به این شکل قادر می‌شوند با اقلیتی از آراء به مجلس راه پیدا کنند و در آن با وضع قوانینی به نفع سرمایه‌داری دین خود را به نظام ادا نمایند. هیچکس به غیردموکراتیک بودن انتخابات و حتی غیر آزاد بودن آن شک نمی‌کند زیرا ابزارهای فریب مردم که متکی بر سطح زندگی مرفه و محصول غارت دنیای تحت ستم است بسیار ماهرانه طراحی و مورد استفاده قرار گرفته است و می‌گیرد. نخستین حقه این احزاب این است که مجلس باید بودجه معینی را از مالیات مردم به حساب احزاب ریخته تا امکان بقاء "دموکراسی" و "آزادی" را تامین کنند. این یک دستبرد آشکار به مالیات مردم است که قانوناً صورت پذیرفته است. دستبرد است زیرا مخارج این احزاب نه بر اساس حق عضویت اعضا داوطلب خود و نه بر اساس درجه فعالیت خود این احزاب بلکه از بودجه عمومی یعنی از مالیات مردم حتی آنها که خانه نشین بوده‌اند تامین می‌شود. این احزاب که هوای همدیگر را دارند فقط به صرف اینکه یک بار در مجلس راه پیدا کرده و بر خر مراد سوار شده و ارتباطات لازم را برقرار کرده‌اند، حق دارند از این گنج باد آورده برای فریب مردم با پول خود آنها استفاده کنند. آنگاه دستگاههای ارتباط جمعی را به کار می‌گیرند و آن را در خدمت منافع خود به کار می‌اندازند. استدلال آنها نیز عوامفریبانه است. آنها می‌گویند آزادی هزینه بر می‌دارد و این هزینه را باید مردم که خواهان آزادی و تعدد احزاب هستند و در آمایش زندگی می‌کنند، تامین نمایند. در کنار این روش قانونی تامین مخارج، چون ریش و قیچی دست خود آنهاست، قانون دیگری نیز از مجلس گذرانده‌اند که بر حسب آن، این احزاب قادرند کمکهای مالی دیگری نیز از منابع خصوصی که عبارت از بانکها، سرمایه‌داران خصوصی، کنسرها و... باشند، دریافت کنند. در آلمان پس از افتضاحات اولیه در مورد سوءاستفاده از این قانون، مجلس آلمان حدود و ثغور این کمکهای مالی را محدود کرد. البته بانکها و یا سرمایه‌داران می‌توانند این کمکها را از مالیات خود به عنوان کمکهای عام‌المنفعه کسر نمایند. پس این احزاب

دموکراتیک از طریق پوشیده و غیرمستقیمی نیز بر مالیات مردم چنگ می‌اندازند با این تفاوت که از طریق این روش دوم افکار عمومی و حتی حزب رقیب از منبع کمک و مقدار آن با خبر نمی‌شود. اکنون معلوم شده که حزب هلموت کهل که خود را نماینده اخلاقیات منحصر به فرد و پاکیزه‌گی الهی می‌داند، دارای حساب کتابهای مخفی، هم به دور از چشم اداره مالیات و هم به دور از چشم مردم آلمان و حتی به دور از دیده اعضا و پاره‌ای از رهبران درجه دوم حزب خود بوده است. ظاهراً منشأ این پولها مربوط به قاچاق اسلحه و کارهای خلاف قانون است. این مبالغ را ایشان به منابع حزبی و خصوصی سرازیر می‌کرده‌اند. این البته واقعه جدیدی نیست. این امر برای دومین بار است که رخ می‌دهد. در بار نخست یکی از بزرگترین سرمایه‌داران آلمان بنام "فلیک" که حامی هیتلر و در شروع جنگ جهانی دوم دست داشت، این عمل شرافتمندانه را برای تامین و حفظ "دموکراسی" در آلمان انجام می‌داد که کار به افشاح کشید. ولی این بار منابع تامین این حسابها کاملاً مخفی‌اند و از نام خاصی صحبت در میان نیست. روشن است که سالهاست آقای هلموت کهل در همکاری نزدیک با بسیاری از سران حزبی از این منابع مشکوک و کنسرها و بانکها کمکهای سری مالی استفاده می‌کرده و آنها را در حسابهای سیاهی در سوئیس واریز می‌کرده است. آقای کهل کوچکترین نگرانی اخلاقی نیز از این بابت ندارد و این نقض آشکار قانون اساسی و قانون احزاب در آلمان را چون به نفع حزبی بوده است نادرست نمی‌داند؟؟ پس کجاست آن پلورالیسم ادعائی که باید بر ضد نظام تک حزبی جلوه بفروشد؟ شخصی که شانزده سال صدراعظم آلمان بوده و وظیفه داشته بر اجرای درست قانون برای کشور آلمان و نه حزبی نظارت کند و بخاطر آن سوگند یاد کرده است خود یکی از بزرگترین زیرپاگذاران قانون از کار در آمده است و این کار را نیز نادرست ارزیابی نمی‌کند؟! مسخره این است که این نقض قانون و کلاهبرداری علنی که منجر به نپرداختن مالیات به صندوق دولت شده است از جانب اداره مالیات مورد مواخذه قرار نمی‌گیرد و دادستان آلمان فعال نمی‌گردد. حال اگر کارمند ساده‌ای در مقاصد حساب مالیاتی ورقه خرید یک کتاب غیر حرفه‌ای را بجای یک کتاب حرفه‌ای جا می‌زد و دستش رو می‌شد مستوجب آتیچان عقوبتی می‌گردید که زندگیش بر باد می‌رفت. زیرا با پول مالیات دولت نمی‌شود شوخی کرد. تا اینجا هنوز ماهیت مساله و اهمیت پشت پرده این کار برای مردم روشن نیست زیرا مطبوعات بورژوازی که تا این حد حقایق را ناچاراً برملا کرده‌اند از بیان اهداف پشت پرده و نتایجی که بر آن مرتب است طفره می‌روند. پرسش این است که این پول به چه مصارفی می‌رسیده است؟ نخست این که به حسابهای خصوصی نمایندگان و دست‌اندرکاران و گردانندگان سیاست آلمان برای تقبل مسئولیتهای خصوصی ایشان در مقابل

سرمایه‌داران برای اجرای نقش خود در پارلمان آزاد به نفع قوانین مورد تأیید سرمایه‌داران ریخته شده است.

دیگر اینکه این پولها به مصرف انتخاباتی و تبلیغاتی حزب خاصی می‌رسیده است تا با انبوه تبلیغات، گوش و چشم مردم را پر کرده و آنها را تا می‌شود با بخش خبرهای کاذب و یا نیمه حقیقتها فریب داده و افکار مردم را به نفع خود به پای صندوقهای رای بکشد.

سه دیگر آنکه رهبر حزب با تقسیم این پولها در داخل حزب و تقویت واحدهای معینی از حزب در شهرهای مختلف و به ویژه در مواقع انتخاباتی رای نمایندگان کنگره‌های حزبی را می‌خریده تا در کنگره آن خط مشی‌ای را مورد تأیید قرار دهند که صدراعظم آلمان قبلاً بر سر آن با سرمایه‌داران آلمان به توافق رسیده است. در ضمن همان نمایندگان برای تضمین اجرای آن خط مشی وی را مجدداً به دبیرکلی حزب انتخاب کنند. آقای هلموت کهل دبیرکل دائمی حزب دموکرات مسیحی آلمان استقرار خود و برنامه سرمایه‌داران را با پول تامین کرده است. ظاهر قضیه مولای درزش نمی‌رود. کلیه نمایندگان که منتخبین اعضای حزبی‌اند خط مشی حزبی را در یک بحث دموکراتیک و علنی تصویب کرده‌اند و رهبر مورد علاقه خود را که مخالفینش را با همین حيله‌ها از سر راه بر می‌داشته به کرسی ریاست دائمی نشانده‌اند. مردم ساده دل نیز بر این بازی پنهان و مکارانه بورژوازی دل می‌بندند و فکر می‌کنند برنامه حزب دموکرات مسیحی و انتخاب آقای کهل که بعداً به صدارت اعظمی می‌رسد و به اجراء می‌گذارد به بهترین شیوه دموکراتیک تدوین شده و در یک انتخابات آزاد به تصویب رسیده است، غافل از اینکه این دموکراسی، دموکراسی سرمایه‌داران و با پول آنها تهیه شده است. هلموت کهل برنامه‌اش را با تأیید آنها می‌نویسد و در کنگره به رای تأیید می‌گذارد. نمایندگان خریده شده در کنگره، خریده شده برای انتخاب رهبری، خریده شده برای طرح برنامه حزب حتی شاید خود ندانند که قربانی چه توطئه‌ای شده‌اند زیرا محافل حزبی شهرهای مختلف از مقدار کمکهای مالی به یکدیگر با خبر نمی‌شوند و تصور می‌کنند فقط واحد حزبی منطقه آنها مورد لطف هلموت کهل قرار گرفته است. این حالت روانی بهترین پشتوانه پیشبرد مقاصد سیاسی هلموت کهل برای فریب همه بوده است.

سرمایه‌داری مکانیسمهایی دارد که آنرا در عمل یافته، تجربه کرده و هر بار علیه مردم توسط شکلی به کلی ظاهر ساخته و تزئین شده و دموکراتیک به اجراء می‌گذارد و به آن فخر می‌فروشد. باید این روابط را تحلیل کرد و شناخت. پارلمان‌تاریسم سرمایه‌داری و پلورالیسم آن از همین قماش است و ماشین آن تا موقعی کار می‌کند که پول سرمایه‌داران و رشوه قانونی و غیر قانونی، روغن گردش بی‌مانع چرخهای دموکراتیک آن است. به همین جهت در ممالک فقیر این مکانیسم اختراعی موثر نیست و بیشتر زور اسلحه و ارتش کار دموکراسی سرمایه‌داری را به انجام می‌رساند. □

ابزارهای نهان کنترل دموکراسی سرمایه‌داری (در حاشیه جنجال فساد و ارتشاء در دستگاه بورژوازی آلمان)



آن را درسته بلعد. ایشان به دفعات زیاد در انتخابات آزاد در یک جامعه پلورالیستی از طرف مردم کشورش، برای قبول پست صدارت اعظمی آلمان انتخاب شد و هماهنگ با آن از طرف اعضاء حزبش به دبیرکلی حزب دموکراتهای مسیحی برگزیده گردید. کسی به تقلب در انتخابات شک نمی‌کرد. زیرا انتخابات در ادامه در صفحه ۱۱

هلموت کهل صدراعظم آلمان و عضو یک حزب مذهبی بنام "اتحادیه دموکراتهای مسیحی" مدت شانزده سال صدراعظم بلامنازع آلمان بود. وی یکی از کسانی است که مسئولیت ایجاد فضای دست راستی و روحیه ضد خارجی را در آلمان بعد از جنگ دوم بر عهده دارد. وی کسی است که مسئولیت مذاکرات با گورباچف را داشت تا کار آلمان شرقی را یکسره کند و

نسل کشی روسیه در چینی، چشم‌ها در برابر "حقوق بشر" امپریالیستی بازتر می‌گردند

روسیا در چین فقط به غر زدن مشغول‌اند زیرا حیثیت خود آنها بخاطر مواضعشان در یوگسلاوی و جار و جنجالهای حمایت از حقوق بشرشان در خطر است. بیچاره‌ها باید برای فریب مردم جهان فکر راه چاره جدیدی باشند. وگرنه چرا هواپیماهای پیمان ناو برای بمباران مسکو و تحت فشار گذاردن یلتسین پرواز نمی‌کنند؟

رسانه‌های گروهی نیز فقط بطور حاشیه‌ای این کشتار را مطرح می‌کنند تا در آینده بتوانند وجدانهای به خواب کرده خود را توجیه کرده و برای برائت خود نزد مردم سند تهیه کنند.

این واقعیت حوادتی است که در چین می‌گذرد. اینکه بنیادگرایان اسلامی به قرون گذشته تعلق دارند و عمیقاً ارتجاعی‌اند و بیش از همه ما ایرانی‌ها و ملل افغانستان از این تفکر بربرمنشانه ضربه خورده‌ایم بر کسی پوشیده نیست، ولی آیا این موارد منفی می‌تواند دلیل موجهی باشد تا ما کمونیستها با نسل کشی روسیها موافقت کنیم. هرگز! ما شدیداً این اعمال جنایتکارانه را محکوم می‌کنیم زیرا سخن بر سر اصولی است که خدشه ناپذیری آنرا ما باید برسمیت شناخته برای حفظ آن مبارزه کنیم. ما خود با تفکر ارتجاعی باسایفها، خمینها، ملاعمرها مبارزه می‌کنیم ولی لحظه‌ای نیز به نسل کشی مردم به این بهانه که خود آنها و یا حکومتهاشان عقب مانده و ارتجاعی هستند، آنهم توسط جنایتکاران "متمدن" رضایت نخواهیم داد. مگر آمریکائی‌ها کمتر جنایت کرده‌اند، مگر فرانسویها کمتر ادامه در صفحه ۵

حساب دولت ترکیه علیرغم مخالفت شرکتهای نفتی با غیر اقتصادی بودن این طرح زیر فشار سیاسی دولت آمریکا با موفقیت روبرو شود هنوز داستانی بیایان نرسیده است. لیکن این گاوبندها به قیمت قتل عام مردم چین تمام می‌شود.

هیچکس بطور جدی باین نسل کشی اعتراضی ندارد و اعتراضی نمی‌کند. در این اواخر نیز که آمریکا و اروپا در گردهم آئی خود در ترکیه به آن پرداختند از حدود برخی نصایح، گوش‌زدها و اقدامات تشریفاتی فراتر نرفتند. پرسش این است که مگر اقدامات یلتسین علیه مردم چین کم در درازا اقدامات ادعائی اسلובدان میلو سوویچ علیه مردم کوزوو بوده است؟ حتی گوشه‌ای از جنایاتی که در شهرها و پایتخت چین توسط روسیه می‌گذرد در تمام مدت اختلافات داخلی یوگسلاوی در آنجا حادث نگشت. چگونه می‌توان این سکوت "انساندوستانه" امپریالیستی را توضیح داد. مگر امپریالیستها نظیر امپریالیسم آمریکا و انگلستان و آلمان جار نمی‌زدند که احترام به حقوق بشر برتر از حق خود تعیینی سرنوشت خلقهاست؟ هنوز جای پای تجاوز به یوگسلاوی که به این بهانه صورت گرفت از بین نرفته است. هنوز ما در سال ۱۹۹۹ بسر می‌بریم و چند ماهی بیش نیست که از تجاوز وحشیانه به یوگسلاوی می‌گذرد. همین واقعیت که "اصول" در پای منافع قربانی می‌شود نشانگر آن است که ادعاهای امپریالیستها همانطور که ما پیشگویی کردیم تا به چه حد پوچ و عوامفریبانه است. آنها با نسل کشی اگر منافعشان را تامین کند مخالفتی ندارند. آنها در مورد نسل کشی

دولت روسیه مردم چین را به بمب و گلوله بسته است و به قتل عام آنها مشغول است. استدلال روسیه این است که می‌خواهد با تروریسم مبارزه کند. همان استدلالی که آمریکا برای توسعه مناطق نفوذ خود مورد استفاده ابزاری قرار می‌داد و می‌دهد. روسیه می‌گوید که این افراد مسلمانان عقب مانده و بنیادگرا هستند و وجودشان خطری برای منطقه قفقاز است و این استدلال را که مورد تأیید همه دول منطقه و سایر ممالک غربی و شرقی بجز ایران و افغانستان اسلامی و برخی ممالک اسلامی است در حقیقت همه از ته دل می‌پذیرند. اگر افکار مسلمانان بنیادگرا در چین اوج بگیرد و ریشه بیابد حتماً به سایر ممالک قفقاز و از جمله آذربایجان، داغستان و حتی ترکیه نیز سرایت می‌کند و این نمی‌تواند مورد رضایت امپریالیستها باشد. ناامنی در قفقاز جریان نفت را به اروپا و آمریکا به خطر می‌اندازد و بهمین جهت است که با سرکوب مردم چین برای جریان بی وقفه نفت همه موافقت خود دارند. آنها بهر صورت اسلام بنیادگرا را خطری برای امنیت خود تلقی می‌کنند. سکوت در مورد نسل کشی در قفقاز را تنها با استخراج و حفظ جریان نفت و امنیت مسیر این جریان می‌شود توضیح داد. همینکه در گردهم آئی اخیر در ترکیه توافقنامه سیاسی میان آذربایجان و ترکیه و آمریکا برای کشیدن خط انتقال نفت از ترکیه به اروپا به امضاء رسیده است حاکی است که تحریکات ترکیه در چین در کنار تحریکات افغانستان و دول عربی برای ناامن جلوه دادن مسیر چین و روسیه تا به چه حد موثر افتاده است. آیا اینکه

به صفحه آزمایشی «توفان» در شبکه جهانی اینترنت خوش آمدید. <http://www.toufan.coolworld.de>

سخنی با خوانندگان
«سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود با برجامیم و به این مساعدت‌ها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

TOUFAN حساب بانکی
POSTBANK Hamburg
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۶۹/۹۶۵۸۰۳۴۶

آدرس
TOUFAN
POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY

پیش بسوی تشکیل کنگره مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران